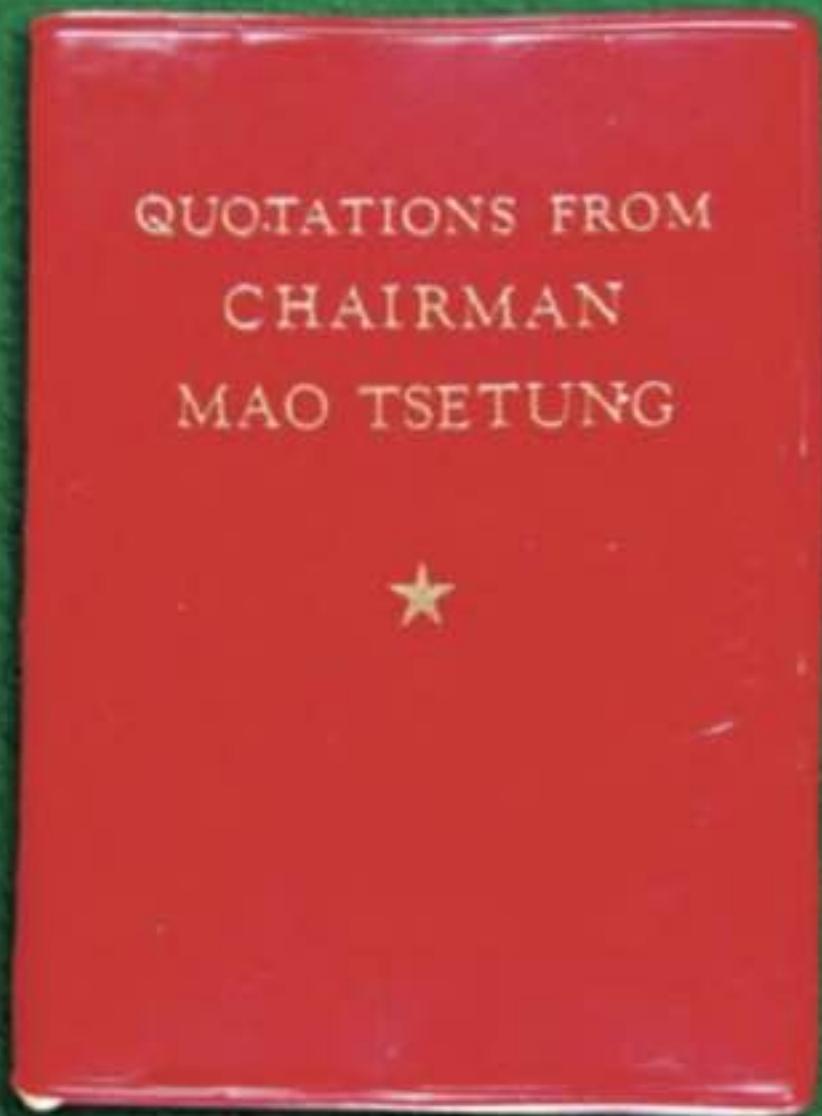


Ahmad Ghasemi

1954  
Moscow



تاریخ فکر: احمد قاسمی به رغم اخراج از حزب توده ایران، صادق‌ترین استالینیست در تاریخ چپ ایران بود.

۵۹

# تبغیدیان سودای



رضاحجسته رحیمی

سرنوشت احمد  
قاسمی و غلامحسین  
فروتن از جهاتی  
شیبیه است به  
سرنوشت آن  
«تبغیدیان سودایی»  
رسوس که‌ای. اچ.  
کار تراژدی زندگی  
آن‌هارانوشه  
است. پیشتر از این  
که «گذاری تندو  
پوشتاب و گیج‌کنندۀ  
را پشت سر گذاشتند  
و «برخلاف پیامبران  
خوش‌اقبال، در حالی  
به سن پیری نرسیدند  
که از افتخار و شهرت  
و ستایشی بهره‌مند  
باشند»؛ آنانی که  
«جریان زمان، پیش  
از آن که آنان بمیرند،  
پشت سر نهاده  
بودشان.»



**دلدادگی و عصیان:**  
نامه‌های احمد قاسمی، عضو  
کمیته مرکزی حزب توده  
ایران، به همسرش اعظم  
صارمی/ نشر اختران/ چاپ  
شوکت/ اول، ۱۳۹۸ / ۶۱۲  
۷۲۰۰۰ تومان

نامه‌های تازه منتشر شده احمد قاسمی به همسرش، تصویر تازه‌ای از شخصیت او  
واز زندگی تراژدیک او، غلامحسین فروتن و عباس سعایی  
رفقای سه‌گانه اخراجی از حزب توده و سازمان انقلابی، به دست می‌دهد

علیه انشاعبیون افشاگری کردند و مقاله نوشتند. چرخ تقدیر، یکبار کامل چرخیده و نوبت آن هارسیده بود. حالا این آن‌ها بودند که به برادر بزرگ‌تر، به قبله‌ای که شوروی بود، پشت می‌کردند. قاسمی متعهد به شوروی نبود، متعهد به آرمانی و مبارزه و خیره سری‌ای بود که با مرگ استالین، پرچم آن به دست مائو افتاده بود. در جدال چین و شوروی، اواز حزبی که شوروی میزبان پلنوم‌اش بود، اخراج شد. بالخراج قاسمی و فروتن از مرکزیت حزب توده، عباس سعایی سومین استالینیست مؤمنی بود که در اعتراض به این تصفیه حساب، پلنوم حزبی در بیانی استالین را ترک کرد. و این اخراج آغاز زندگی سیاسی جدیدی بود برای رفقای سه‌گانه‌ای که از آلمان شرقی فرار کردند، به جوانان سازمان انقلابی پیوستند، و خیلی زود با اخراج از سازمان انقلابی، به تقدیر شومی که اعتقاد و باور به استالینیسم پیش‌پای شان گذاشته بود، تن دادند: سال‌ها زندگی مخفی در غرب آزاد، تلاش برای زنده ماندن و رنج زندگی «تبغید در تبعید».

چهل سال پس از مرگ احمد قاسمی، انتشار نامه‌های او به همسرش اعظم صارمی شامل نامه‌های دوره زندان، نامه‌های دوران اقامت در مسکو و لایپزیگ، و نامه‌هایی که از دوران «تبغید در تبعید»، از غرب آزاد، نوشته است، تصویر تازه‌ای از زندگی او به دست می‌دهد؛ تصویری از زندگی پر ماجراه استالینیست راستینی که به روایت دخترش «اعتقاد پدرم به استالین خلل ناپذیر بود، می‌گفت آنچه پس از مرگ او در شوروی رخ داده است خیانت به انقلاب اکتبر و تجدید نظر اصول مارکسیسم-لینینیسم است.» (ص. ۳۰)

اعظم صارمی، پیش از ازدواج با احمد قاسمی، تماجرای ترور شاه و بازداشت سران حزب توده، همسر علی اصغر سروش از کادرهای حزب توده بود. نامه‌های تازه منتشر شده قاسمی به اعظم صارمی نشان می‌دهد که رابطه عاشقانه آن دو ماهه‌ایی قبل تراز جدایی صارمی و سروش آغاز شده بود؛ قبل تراز آن که با غیرقانونی اعلام شدن حزب توده، سروش از حزب واز همسرش جدا شود. (این که آیا جدایی سروش و صارمی به خاطر اختلاف در دیدگاه‌های سیاسی بود یا نتیجه یک رابطه دیگر و این که جدایی سروش از حزب، یک چرخش سیاسی بود یا یک کناره‌گیری شخصی، چندان روشن نیست.) عصیان و دلدادگی عنوان مجموعه نامه‌هایی است که در ۲۵ سال احمد قاسمی به اعظم صارمی نوشته است؛ نامه‌هایی که در غیاب زندگی نامه خودنوشت و کتابی از قاسمی، مارا با آرمان‌ها و خیالات و دیدگاه‌های یک روح عصیانگر، و مصائب و رنج‌های رفقای سه‌گانه، پس از دو اخراج از حزب توده و سازمان انقلابی، آشنا می‌کند.

چند ماهی از تأسیس حزب توده ایران نگذشته بود که به حزب پیوست و تا ۱۳۲۷ که در بی‌تیراندازی به شاه، حزب غیرقانونی و به همراه دیگر سران حزب روانه زندان شد، یک توده‌ای شناخته شده بود. حقوق خوانده بود و با زبان و قلم شیوه‌ای که داشت، در دادگاه سران حزب توده، زبان سرخ آن‌ها بود. مریم فیروز با یک درجه تخفیف، اورا پس از طبری و «کیانوری»، در رتبه بعدی تشوریسین حزبی قرار داده است. تندرو تراز بسیاری کادرهای حزبی بود؛ یک مارکسیست-لینینیست مؤمن که جناح مقابل خود در حزب راسازشکار می‌دانست. در جزو ۲۸ مرداد خود در بررسی رابطه حزب و سقوط مصدق نوشه است که «به عقیده من شکست بیست و هشت م مرداد از آن جهت پیش آمد که اکثریت هیئت اجراییه تهران اصولاً با تشوری غلطی رهبری می‌شد و اصولاً در خط این عقیده بود که با یاد رهبری را به بورژوازی ملی داد و پشت سر او به کرسی های وزارت والمید» از صدرنشینان جناح تندرو حزب بود که با همین استدلال به رهبری بورژوازی ملی، به مصدق، پشت کردند؛ همراه با غلامحسین فروتن، عباس سعایی، نورالدین کیانوری، عبدالصمد کامبخش و مریم فیروز؛ در برابر جناح به زعم آن‌ها سازشکار که رهبری اش با ایرج اسکندری بود. با فرار سران حزب توده از زندان، زندگی تبعیدی را آغاز کرد؛ در مسکو و لایپزیگ. در مسکو بود که استالین مرد؛ او به همراه غلامحسین فروتن در تسبیح جنازه‌اش در میدان سرخ مسکو شرکت کردند. این که اورایک استالینیست بخوانیم شاید چندان توصیف دقیقی نباشد از شخصیت او. دقیق‌تر آن است که اورایک «استالینیست مؤمن» بخوانیم که به باورهای خود فدار تراز همه رهبران حزب توده بود. پس از مرگ استالین، وقتی گزارش خروشچف در انتقاد از رؤیه سابق و تصفیه‌های استالینی به کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی خبر ساز شد، زیرا بر چنین تحدید نظر طلبی ای نرفت. هم‌حزبی‌هایش در برابر استالین زدایی خروشچف سر تسلیم فرود آورده بودند اما او، احمد قاسمی، چنین خیانتی به آرمان‌ها و چنین خفتی را نپذیرفت. در دی‌ماه ۱۳۴۲ شبیه یک کمدی تاریخی بود که در یازدهمین پلنوم حزب توده، که در بیانی به جای مانده از استالین در مسکو برگزار می‌شد. استالینیست‌ترین‌های حزب، احمد قاسمی و غلامحسین فروتن، به اشاره چشم برادر بزرگ‌تر تصفیه شدند. قاسمی و فروتن به اتهام گرایش‌های ماثوئیستی و مخالفت با خروشچف، از مرکزیت حزب اخراج شدند. پس از انشعاب اول به رهبری خلیل ملکی در سال ۱۳۲۶، این دو میان جدایی در حزب بود و وقتی ملکی و دیگرانی از حزب انشعاب کردند، قاسمی و فروتن در همبستگی پرولتاری با شوروی و حزب بلشویک، تا توanstند

رفقای حزبی واژه‌های مهم تربیماری و حشتناک فراکسیونیسم». قاسمی اخراج شد؛ و پس از اخراج اول که به خروج اوز آلمان شرقی انجامید، طعم تحقیرآمیز اخراج دوم را هم به همراه سغاپی و فروتن چشید؛ اخراج از سازمانی که درباره رهبران جوانش به همسرش نوشت: «آخر استنادی از سازمان حسن آکورش لاشای او حسین آبیژن حکمت [به دست مارسید]. جمع آن هابیش تریه مجمع وحش شبهه است. در هیچ چیز با هم توافق ندارند جز در استفاده از مزایای سازمان.» (ص. ۴۶۸) حالا زندگی رفقای سه گانه در تبعید سخت تراز هر شده بود. تقدیر قاسمی که در امواج التقاطها از استالینین به خروشچف، و حالا از لنین به کاسترو— یک استالینیست سرموض مانده بود، جز این نبود که صلیب تنهایی خود را بکشد.

**۲** «خبر اسفناک چکسلواکی رامی‌شنوی؟... یک طرف دنیا ویتنامی‌های برای بیرون کردن امپریالیست‌های چنان جنبازی‌های حیرت‌آور دست می‌زنند و در طرف دیگر دنیا عده‌ای به دست خودشان درهای کشور را به روی امپریالیست‌هایی گشایند.» (ص. ۲۴۱) «در لهستان هم چنین وضعی دارد پیش می‌آید. مسلمابه سایر کشورهای سایاق‌وسیالیستی اروپای شرقی نیز سرایت خواهد کرد. همه‌این هانتیجه مستقیم کنگره بیست و عملیات آن خروشچف لعنتی است. بین این نامرد چه خیانتی به اردوگاه سوسیالیستی روا داشت که در تاریخ نظری ندارد. امپریالیست‌های از خارج میلیاردها دلار نیز نمی‌توانستند به این نتیجه برسند. جای آن است که نشان افتخاری به این نامرد بدهند. کجاست دست توانی استالینی؟ تا آن دست بود همه‌این علفهای هرزه‌هراگین از ریشه کنده می‌شد.» (ص. ۳۱۹) آن دست توانی استالینی زیر خاک پوسیده بود، و دستان بسته قاسمی حیرت‌وضعیت تراز آن بود که آن علفهای به‌زعم او هرزه‌زهراگین را از ریشه درآورد. اکنون همه‌ایم قاسمی به چین بود، و به آلبانی. آلبانی «یگانه کشوری است که آموزش‌لینین و استالین را کلمه‌به کلمه اجرامی کند» (ص. ۳۷۳) و «امروز مائوتسه‌دونگ بزرگ‌ترین مارکسیست‌لنینیست جهان است، پرچم مبارزه‌است همچنان که لینین و استالین در عهد خود بودند.» (ص. ۴۷۰) برای قاسمی باعتقادی که به چین و آلبانی داشت، هیچ چیز سخت تراز آن نبود که تفاوت و تمایز خود را با آن جوانان سازمان انقلابی که اولین فرارشان را در چین گذاشتند و اولین پیمان‌شان را در آلبانی بستند، نشان دهد. به همسرش نوشت: «تومی دانی که من این حرف‌ها ادرستایش چین و آلبانی آراطوطی وارنمی گویم، بلکه دفتر دلم و مغز را جلوی تبازمی کنم. این حرف‌ها امامی زنیم که تاکنون متأسفانه از جانب رفقاء چینی جز ضرر ندیده‌ایم و معتقد‌یم که آن‌هادر باره مأگرفتار یکی از بزرگ‌ترین و سخت‌ترین اشتباهات هستند.» (ص. ۴۷۰) کتاب‌های مائورا ترجمه کرده بود و حق‌الزحمة ترجمه‌هایش را برای این اصطلاح را از بزرگ‌ترین و ساخت‌ترین اشتباهات هستند.» (ص. ۴۷۰) کتاب‌های همان جوانان سازمان انقلابی بودند، گدایی کرده بود. وقتی برای فرار از آلمان شرقی، به همراه فروتن و سغاپی لحظه‌شماری می‌کردند، نه سفارت چین و نه سفارت آلبانی، راهی به رهایی آن‌هانگشوده بودند. با این حال اوستایشگر چین بود، در برای خروشچفی که شوروی استالین را به زعم او به یک کشور «سوسیال امپریالیست» تبدیل کرده بود. به همسرش نوشت: «این رفیق محترم فیدل کاسترو دو خطای بزرگ مرتبک شد، یکی این که از شخص مبتدلى از دلچک بی‌سروپایی مثل خروشچف تعريف و تمجید بسیار کرد و دیگر این که به حزب بزرگی مانند حزب کمونیست چین و به مرد بزرگی مانند مائوتسه‌دونگ دشنام گفت.» (ص. ۲۵۴) کودکانه و صادقانه، پیشرفت‌های چین را زادیو آلبانی و رادیو پکن دنبال می‌کرد: «خبر خوشی را که آن می‌خواهم بنویسم حتماً توهنوز نمی‌دانی. من آن را دیشب از زادیو آلبانی و سپس پکن شنیدم؛ پرتاپ قمر مصنوعی را در جمهوری توده‌ای چین. تا وقتی که این نامه به دست برسد حتماً تفصیل خبر را شنیده‌ای. این خبر بسیار مهمی است. بین چین توده‌ای با چه سرعت شگفت‌انگیزی در تمام زمینه‌های چین پیش می‌تازد. بیست و پنج سال پیش، چین چه بود. کشوری است اسیر و پایمال امپریالیست‌ها، گرسنه، ویران، سروشکسته. امروز کشوری است شکوفان، آزاد و سر بلند که در بغرنج ترین زمینه‌های علم نیز با جلوافتاده‌ترین کشورها پهلویه پهلوی می‌زند و آن‌هارا پشت‌سر می‌گذارد. این‌هانیست مگر پیروزی اندیشه مائوتسه‌دونگ. اگر نبوغ مائو نبود، معجزه چین هم نبود. شوروی‌ها و عمال‌شان نعره‌می‌کشیدند که چین در اثر انقلاب فرهنگی گرفتار هرج و مرچ شده، اقتصادش به هم ریخته، رشته‌امورش از هم

«تا این شوروی‌های دشمن مارکسیسم بی‌نقاب نشوند، تا به کلی از اعتبار نیافتندوحدت گمونیست‌های جهان تأمین نخواهد شد.» (ص. ۲۳۳) برای لوکه چنین اعتقادی داشت، زندگی زیر سایه برادر بزرگ در آلمان شرقی آسان نبود. غیرممکن بود. پس از اخراج از حزب توده و زندگی متزوی‌ای که زیر نگاه کادرهای حزبی در لاپیزیگ تحمل کرده بود تجربه غریبی را بهمراهی فروتن و سغاپی پشت‌سر گذاشت تا از دیوارهای آهنین آلمان شرقی عبور کنند. رفقای سه گانه بدون خانواده‌های شان آلمان شرقی راهی شان کرده بود. در نامه‌ای به همسرش نوشت: «منظور اصلی ریویزیونیست‌های شوروی و ایران ضربه‌زدن به مارکسیست‌لنینیست‌ها و سازمان آن‌هاست. البته مادو نفر افروتن و قاسمی آراد در

بالخارج از حزب توده و اخراج از سازمان انقلابی و تجربه «تبعد در تبعید»، و با چنان ایمان صادقانه‌ای که به باورهایش داشت، شاید توقع داشت که روزی، فردای تاریخ مبارزات مارکسیستی، «بنای یادبود عظیم‌تری» برایش ساخته شود؛ شاید انتظار آن را داشت که از او که به گمانش در سمت درست تر تاریخ ایستاده بود، تجلیل کنند؛ که تجلیل شود.



با دو اخراج بزرگ از حزب توده و سازمان انقلابی، بزرگ‌ترین ترازدی زندگی او، این بود که به رغم آن که صادق ترین بود، نامش «برای همیشه از تقویم مارکسیستی قدیس‌های انقلابی» حذف شد؛ آن چنان که شاید اگر فرستاد نامه‌های خصوصی اش فرانمی‌رسید، صدای خردشدن استخوان‌هایش زیر بار صداقت و ایستادگی بر باورهای صلب و منجمدش، جایی در تاریخ چپ ایران، خاموش می‌شد.



۵۵

پس از اخراج از سازمان انقلابی، با ایمانی که به باورهایش داشت، و تحمل فقر و تنگdestی و تبعید در تعیید از حرکت نایستاد. به همسرش نوشت: «ما مجازات شرافتمندی و اصول پرستی رامی کشیم، این مجازات را باید با منت کشید».



«درد سینه و تنگی نفس چنان بود که چند دقیقه از خیال گذشت که ممکن است عده‌ای را ز شر وجود خودم خلاص کنم. و در این موقع دو فکر مرآزار می‌داد: یکی این که از شماره آینده روزنامه فقط نیم مقاله مانده بود. البته هر کسی روزی کارش ناتمام می‌ماند. ولی نیم مقاله فقط نیم مقاله سبقی مانده باشد. خیلی بی انصافی است. لاقل باید این نیم مقاله تمام می‌شد. دیگر این که من از اعظم خدا حافظی نکردم. باور کن که در آن حالت ناتوانی و سختی، از این دو فکر لجو جانه بی اختیار خنده‌ام گرفت.» (ص. ۵۰۳) پس از جدایی از

سخن‌ولتر حقیقتی داشته باشد. می‌توانیم بگوییم که صداقت نیز همچون شجاعت، یک فضیلت بی قید و شرط نیست. قاسمی در نامه‌هایی که به همسرش نوشته است به این که «خودفروشی» نکرده، به این که بالامتش صادق بوده، افتخار کرده؛ اما جهله مقدس، جهله مرکبی است که وقتی قطب‌نمایش، می‌تواند آدمی را هر روبی راهه‌ترین راههایی کند که بالاستخوان آدمیان سنت‌گفرش شده‌اند در نامه‌ای به همسرش گفته است: «اگر مانو تسهدونگ نبود اتفاقاً فرهنگی چین صورت نمی‌گرفت و چین بهزودی به حالت شوروی پس از استالین در می‌آمد.» (ص. ۴۶۹) او صادقانه، ستایشگر انقلاب فرهنگی چین بود که تبهکارانه جان دومیلیون انسانی را که متفاوت‌تر فکر می‌کردند، ستّده بود.

**۴** «برای گرفتن شغل در بانی مراجعه کردم.» (ص. ۲۶۱) «در این کارگاه نیمه‌تاریک سیله، از یک طرف غرض موتور، از طرف دیگر شناخت ناله اعصاب خردکن از الکتریکی، و از طرف دیگری هوهی چراغ جوشکاری بلند است.» (ص. ۲۲۴) پس از اخراج از سازمان انقلابی، در اروپای آزاد، در پاریس، در حالی که سر در جبین زندگی مخفی فرو برده بود، به کارگری روآورد. مدتی را در یک کارخانه کار کرد و کارگری در شرایط سخت و با کمترین امکانات را تجربه کرد: «کارخانه به هر یک از کارگران ورقای داد که می‌توانند در یکی از حمام‌های لافت دوش بگیرند و بالنتیجه من پس از چند ماه دوش گرفتم و کلی حظ کردم.» (ص. ۲۶۰) به گفته دخترش، «با کارگری در کارخانه خرج زندگی فروتن را هم تأمین می‌کرد» (ص. ۶۱). زندگی رویه سختی را نشان داده بود. نامه‌های او به همسرش در این دوره تصویر غربی از فقر و تنگdestی اور انشان می‌دهد. عینکش که شکست و باشغالی که به خواندن و نوشتند داشت، آن عینک اصلی توین همدمش بود— حتا پول خریدن یک عینک را هم نداشت: «این عینک هم موقع برای وام‌نده‌گی گیر آورد. در سفر اخیر از همان جایی که در لایپزیگ چسبانده بودند از هم جدا شد. لحیم کردن‌دلوی چند روز پیش دوباره آهنگ جدایی خواند و در این جامتأسفانه از لحیم کردن آن خودداری ورزیدند زیرا که او لا چنین ماده‌ای در ساخت عینک به کار نمی‌برند و تایاشکل عینک‌های این جایمال من تفاوت دارد. عوض کردن دسته هم خیلی گران است.» به همسرش در آلمان شرقی نوشت که «اعوض کردن آن گران تراز کیسه سبک ماتمام می‌شود» و ازا خواست که «آن رانزد تو بفرستم تابه لحیم کردن بدھی و برگردانی.» (ص. ۲۰۸) بعد از مدت‌ها که کارگری کرد، این بهترین خبری بود که به همسرش می‌داد: «برای اولین بار سرکه و روغن خردیم که شب‌های سالاد بخوریم.» (ص. ۲۹۷) پس از ده ماه کارگری در کوره، در نامه‌ای به اعظم نوشت: «از روز دو شنبه آینده کار کوره را ترک خواهم گفت. درست ده ماه کارگری کردم. این مفید و لازم بود چون راه دیگری برای امرار معاش نداشتم... در این ده ماه خیلی خفت و خواری کشیدم، نه خفت و خواری انفرادی بلکه آن خفت و خواری که همه کارگران سرمه‌داری و بهویژه کارگران مهاجر به آن دچارند...». چند ماهی از این دوره واقعاً بارکشی کردم.» (ص. ۳۷۴) پس از اخراج از سازمان انقلابی، با ایمانی که به باورهایش داشت، و تحمل تمامی این سختی‌ها از حرکت نایستاد. به همسرش نوشت: «مامجازات شرافتمندی و اصول پرستی رامی کشیم، این مجازات را باید با منت کشید.» گفته بود معنای شعری از عصر مشروطه را که زیر عکسی از زندانیان با غشاء بادست و پای بسته در زنجیر نوشته بودند— «خواهی که دادت بردر کصد سلطه بیدار / منت بکش، گردن بنه، زنجیر استبدادر»— «امروز بهتر از همیشه می‌فهمم» و «زنجبیری که بر دست و پای مامی بیچند نزیر بسیار سنگینی است، ولی برای انسان‌های شرافتمند جز کشیدن آن چاره نیست.» (صص. ۳۰۴-۳۰۳)

گسیخته است. حالا پس از این قمر مصنوعی به مردم خود چه خواهد گفت!» (ص. ۳۹۵) اما از این همه پیشرفت، از این همه تمجید چین و آلبانی، از این همه غرور کاذب، تنها دستاورده قابل لمس قاسی، پرتاپ کردن فرزندش یوسف به آن سوی مرزهای آلبانی بود. وقتی از آلمان شرقی فرار کرد تا جوانان سازمان انقلابی را در آن سوی دیوار آهنین به آغوش کشد، همسر و فرزندانش را که تنها گذاشت، تنها فرق انور خوجه بود که یوسف بی‌شناخته اورامیزبان شد؛ یوسف دور از پدر و مادر، فرزند ناخوانده آلبانی و مقیم یتیم خانه‌ای حزبی در تیراناشد: «خبر خوش که می‌رسد نمی‌توان آن را به تأخیر انداخت. از عموم جان از ایتالیا امنظور انور خوجه است آنمه داشتم. درباره یوسف عزیز ماعیناً این طور نوشته است: «پسر ما حالش خوب است. بزرگ شده است. به او گفتم که هر چندگاه به شمامه بنویسد و آنقدر که مامی دانیم همین روزهای اخیر این کار را کرده است. او پسر خوبی است. جدی است، مهربان است. ماههای اول برای باد گرفتن زبان دچار مشکلاتی بود. اما حالا روان حرف می‌زند.» (ص. ۴۰۷)

**۳** «من هر گز دچار ملاحت و لدوهمدگی نمی‌شوم. چگونه می‌توان این شادی بزرگ را فراموش کرد که ماتن به خودفروشی نداده‌ایم، با ایمان معامله نکرده‌یم و در راهی رفتیم و می‌رویم که سپاه عظیم مارکسیست‌های جهان می‌روند.» (ص. ۲۵۰) این سپاه عظیم مارکسیست‌های جهان در چشم‌انداز احمد قاسمی البته‌نه آن چنان بود که هر تهدای غیراصیل و هر مارکسیست غیراستالینیستی را در خود جادهد. وقتی هوشی مین‌مرد، او شنید که هوشی مین در وصیت‌نامه‌اش ضمن لشاره به لزوم ادامه جنگ بر ضد امپریالیسم امریکا، «از اختلاف در اراده کمونیستی اظهار تأسف کرده و اظهار امیدواری کرده که این اختلاف هرچه زودتر رفع شود» به همسرش نوشت: «نمی‌دانم این خبر تا چه حد درست است، ولی اگر درست باشد هم برای خاطره هوشی مین بدارست و هم برای نهضت مارکسیستی لینینیستی این حرف به معنای عدم تشخیص بین مارکسیسم لینینیسم و ریویزیونیسم لست، به معنای آن است که اختلافات کنونی جنبه عینی ندارد، ذهنی و سطحی است. این حرف عملاً بر ضد حزب کمونیست چین و سایر احزاب مارکسیستی لینینیستی مورداستفاده قرار خواهد گرفت. بر پدر شیطان لعنت اچه گرفتاری‌های عظیمی در این راه هست.» (ص. ۵۱۲) تأسف می‌خورد که «عدة کثیر از ریویزیونیست‌ها، از واخوردگان سیاسی، از خاندان به منافع برولتاریا به عنوان شرکت در مراسم عزای هوشی مین در هانوی به سر می‌برند» و خودش را می‌خورد که «ایرج اسکندری و چند مفت خور دیگر هم جزو آن ها هستند». (ص. ۵۱۳) اعتقاد به استالینیسم خط‌کش و معیار او بود در داوری اش درباره آدم‌ها. وقتی خبر مرگ حسین جودت را شنیده همسرش نوشت که «زندگی و مرگ این افراد دیگر در جریان کلی هیچ تأثیری ندارد. این‌ها عوامل منفی ناتوان و ناچیزی بیش نیستند. این‌ها نوکران بی اراده‌ای بیش نیستند. نمی‌دانم بعد از او خانمش به کدام شهید زنده، شوهر خواهد کرد. مباداگویی که احمد بدل شده است. نه این‌ها در حکم حیوانات موذی اند و س.» (ص. ۳۲۸) بامتنانت وادیی که قاسمی داشت و در نامه‌های او به همسرش می‌بینیم، عجیب بود که برای همسر رفیق سایقش چنین مرثیه‌ای بخواند و بگوید «نمی‌دانم بعد از او خانمش به کدام شهید زنده، شوهر خواهد کرد. اما با ایمان جزم‌اندیشه و صداقتی که در وفاداری به باورهایش داشت، چنین مرثیه‌خوانی بدلالهای چندان هم عجیب نبود. اگر معیار ماصداقت باشد، جودت با کارنامه‌ای که داشت، بر ایستادی که از صداقت انسانی بیهوده بود، همچنان که جوانان سازمان خود را نشان دادند. (غلامحسین فروتن جایی گفته است جوانان سازمان انقلابی بالان کاری کرند که آن‌ها تو استند چهره مرگ را بادلش ببینند.) برخلاف آن پیران توهای، و آن جوانانی که یک شبه ماثوئیست و سپس کلستریست شدند و همزمان جیب خود را بادلارهای امریکایی هم پر کردند (رضوانی و دیگر رهبران سازمان انقلابی گفته‌اند که وقتی فهمیدند خانبالا تهرانی، با واسطه از امریکایی‌ها پول گرفته، او قبول کرد که با قیمتاندۀ این پول را به سازمان بدهد)، قاسمی یک مارکسیست صادق بود و تمام رنج‌های چنین صداقتی را به جان خردید. راما صداقت و قیمتی می‌تواند فضیلت شمرده شود که بر قله‌های فکری روش ایستاده باشد. ولتر می‌گفت: «شجاعت یک فضیلت نیست، بلکه یک قابلیت مشترک است میان تبه کاران و والامنشان.ـ اگر این

«سرایی نازنینت را ز دور می بوسه هزار بار»؛ «سرایی عزیزت را با هزار اشتیاق از دور می بوسم»؛ «ازین دوری و تنهایی، اعظم عزیزم را در آغوش می گیرم و سرایی عزیزش را می بوسم و می بویم هزار بار»؛ «همه عزیزتر از طرف من ببوس». این جملات ترجیع بند تکراری و پایانی صدها نامه‌ای است که احمد قاسمی در ربع قرن به همسرش، به معشوقه‌اش، به‌اعظم، نوشته است؛ عشقی کاغذی که در نامه‌نگاری محدود مانده است. در غیاب نامه‌های اعظم صارمی به احمد قاسمی، مادقیقاً نمی‌دانیم که همسر قلسی چه نگاهی به این جدایی تحملی و زندگی منزوی و مخفی همسرش داشته است؛ نمی‌دانیم که تا چه حد در به‌دوش کشیدن بار مالی و مستولیت زندگی فرزندانش احساس تنهایی کرده است. قاسمی را در بسیاری نامه‌هایش چنان عاشقی می‌بابیم که ایام را باید معشوقه خود سپری می‌کند، کاهلی معشوقه‌اش در نامه‌نگاری پیوسته و مطابق نظم و برنامه راشمات است که از کوتاه بودن نامه‌های او شکوه می‌کند، و با شعله عشقی که درونش روشن است، زندگی خود را گرم نگاه می‌دارد. در یکی از نامه‌های او به همسرش می‌خوانیم: «اعظم جان پشت و پناه من است و این پشت و پناه همیشه باید محکم باشد.» (ص. ۳۹۷) اما عشق ورزی قاسمی محدود بود در همین حدود خودخواهانه پشت و پناهی برای خود و محدود بود به عشقی کاغذی به همسرش، و به فرزندانی که بار تربیت و اداره مالی زندگی شان در تبعید بردوش اعظم صارمی افتاده بسود. نامه‌ها و بوسه‌هایی که از دور می‌فرستاد، به نظر می‌رسد بیش تر نوعی و اکشن به غیاب و جدان و تعهدی باشند که آتش اش زیر سیسه عشق و فدارانه به ایدئولوژی، به استالین، و به قول خودش به «سبیل»، «خاکستر شده بود؛ تباش شده بود. او که مدام مشغول ترجمه و «ماشین کردن کتاب‌های سبیل» بود، و به همسرش می‌نوشت «جان به فدای سبیل» (ص. ۳۷۱)، متعهد به عهدی بود فراتراز تعهدی که به همسر و فرزندانش داشت؛ عهدی بالارمان‌ها که برای او در شخصیت استالین متبولور می‌شد: «به عشق سبیل حال دستم خوب است و اگرچه خسته است ولی هیچ ناراحتی ندارد؛ هر آن که جانب اهل و فانگه دارد / اخداش در همه حال از بلانگه دارد.» (ص. ۳۴۸) در نامه‌ای از قاسمی می‌خوانیم: «چه آرزو هاداشتمن که در تربیت بچه‌ها سهیم باشم و نشدم. نیمه کاره ماند، چه می‌شود کرد؟» (ص. ۵۰۹) این «چه می‌شود کرد» اگرچه برای قاسمی یک شعار بود، اما برای اعظم صارمی پرسشی نبود که بتواند رهایش کند. اعظم در برابر مستولیتی که نسبت به فرزندانش داشت، به دنبال کار بود؛ مدتی کارگری در یک مریض خانه: «برای تو بآن همه کار خانه و بچه‌داری، شغل نظافتچی مریض خانه خیلی طاقت‌فرسا بود.» (ص. ۲۸۵) و در نهایت آرایشگری. آرایشگری را منتخب کرد و گویی که می‌خواست در دنیایی چنان سخت و آهنین که قاسمی ساکنش شده بود، نشان دهد که می‌توان زیباییست. قاسمی در نامه‌ای به همسرش می‌نویسد: «اعظم، اعظم، جمله‌ای اول نامه‌ات را که نوشتم ای «السعاه از کنگره بین‌المللی کاستیک‌ها آرایشگران جهان آزاده‌نور بر می‌گرد» خواندم و به کریم [غلامحسین فروتن] آهنگ گفتم و هر دو مأخذ دیدیم، خنده به روزگار که اعظم عزیز مرأبه کجا کشانده است؟ چه می‌شود که در روزگار ما همان طور که در پلنوم هم گفتم انسان برای شرافتمنداند محتاج فداکاری است.» (ص. ۵۶۵) نمی‌دانیم حسن اعظم صارمی را وقتی صدای خنده تلخ همسرش و کریم را از دور شنیده است. امامی توانیم حدس بزنیم که سیاست و ایدئولوژی، در این زندگی تبعیدی، دیوار بلندی کشیده بود میان دو معشوقه قدیمی.

«فردابه کار فرماخوام گفت که دیگر به کار کوره خاتمه می‌دهم. آیا این خبر خوب نیست؟ آیا پشت‌وانه است؟ [...] ما هفتۀ گذشته مهمان چند تن از دوستان بودیم. آیا این خبر خوب نیست؟ آیا بی‌پشت‌وانه است؟ [...] آشیدیم که شماره‌اخیر توفیل [...] ارادت به دست بردن. آیا این خبر خوب نیست؟ آیا بی‌پشت‌وانه است؟ [...] کار حسن [الاشایی] و حسین [احکمت] به قدری خراب است که طبق یک خبر حتاًز مسئولیت برکنار شده‌اند. آیا این خبر خوب نیست؟ آیا بی‌پشت‌وانه است؟» (ص. ۳۱۳) در واژه‌های این نامه قاسمی به همسرش، ضریبانگ تنهایی مهیب اورا می‌شود شنید. احمد قاسمی بیست و چهارم بهمن ۱۳۵۲ بر اثر سکته قلبی در مونیخ درگذشت. از مرگ او چیزی بیش تراز این نمی‌دانیم. پیش از عباس سعایی نیز مرگ ترازیک خود را روی دست آن‌ها گذاشت. به خاطر بیماری قلبی ای که داشت، در بیمارستانی در پاریس بستری شده بود که از بیمارستان

سازمان انقلابی، قاسمی و فروتن، به نشریه توفان پیوستند؛ و از این پس توفیل به «رگان سازمان مارکسیستی - لینینیستی توفان» ارتقا پیدا کرد؛ سازمانی که گفته می‌شود در اوخر دهه چهل به سیک سازمان انقلابی، چند نفری را برای مبارزه مسلحانه به ایران فرستاد اما همگی بازداشت شدند. با این حال، در نامه‌های قاسمی به همسرش هیچ نشانه‌ای از این که «توفان» یک سازمان سیاسی باشد، به چشم نمی‌خورد. چنان که نامه‌ها گزارش می‌دهند، قاسمی از این پس همواره در حال نوشتن مقاله و سرمهقاله برای توفان است؛ و حد اکثر به سمپات‌های اشاره می‌شود که به انتشار این نشریات کمک‌مالی می‌کنند: «نمی‌دانی چه نامه‌های پر محبتی برای توفان می‌رسد. یک نفر از امریکا برای کمک به انتشار جزوه ریویزیونیسم مبلغ دویست مارک فرستاده است.» (ص. ۴۸۱) در نامه‌های قاسمی، در اشاره به «توفان»، هیچ اسمی از هیچ نیروی سیاسی دیگری جز کریم که همان غلامحسین فروتن است، در میان نیست. کیانوری در خاطراتش ادعای کرد است که در این دوره، پس از مدتی میان قاسمی و فروتن نیز اختلاف افتاد. قاسمی طرفدار آلبانی شد و فروتن هواوار جین ماند و گروه توفان به دو گروه توفان و طوفان منشعب شد؛ این راطبی نیز گفته است؛ ادعایی که فروتن در خاطراتش به شدت آن را رد کرده و «فسانه» خوانده است. با این حال قاسمی در نامه‌هایی که به همسرش نوشته، گوشاهی به برخی اختلافات با قاسمی نیز زده است: «به طور کلی من حیفم می‌آید با کسی که بر سر این همه مسائل عمده حیاتی تافق نظر دارم، در موضوعات کوچک کار را به گفت و گو بشانم. حیفم می‌آید کسی که همه چیز خود را در حقیقت از دست داده است، در مسائل زندگی روزمره از من برجست [...]». چون نمی‌خواستم زندگی خود را از جدایی از دوستش نداشتم، به تنهایی نیز به گرفتن خانه اقدام نکردم.» (ص. ۳۳۷) با این حال، نامه‌های قاسمی، نشانه بیشتری از این اختلافات در میان رفقاء سه گانه به دست نمی‌دهد، اگرچه دختر قاسمی، در روایتی که مقدمه نامه‌های پدر اوست، می‌گوید: «امستله پدرم در اوخر با فروتن آبیش تراز اختلاف بود. تا آن جا که وقتی در دسینه پدرم که نشانی بروز سکته بود شدت می‌گیرد حتاً نیمی خواهد در اتفاق فروتن را بزند و از او کمک بگیرد. پس چون در خانه تلفن نداشتند پای پیاده مسافتی را طی می‌کنند و از گیشه تلفن عمومی با یکی از دوستشان تماس می‌گیرند تا به کمکش بیاید. تا او را به بیمارستان رسانند دیر شده بود. یک روز بعد در گذشت.» (ص. ۶۰)



مدام مشغول ترجمه و «ماشین کردن کتاب‌های سبیل» بود، و به همسرش می‌نوشت «جان به فدای سبیل». متعهد به عهدی بود فراتراز تعریفی که به همسر و فرزندانش داشت؛ عهدی با آرمان‌ها که در شخصیت استالین متبلور می‌شد: «به عشق سبیل حال دستم خوب است و اگرچه خسته است ولی هیچ ناراحتی ندارد؛ هر آن که جانب اهل و فانگه دارد / خداش در همه حال از بالانگه دارد.»



## دیده‌بان شکسته

احمد قاسمی فقط یک تئوری‌سین و فعل حزبی نبود؛ او ادیب هم بود و قلمی پراحساس داشت. در نامه‌هایی که به همسرش اعظم نوشته، گاه قطعاتی از زمان‌هایی را که خوانده بود، از ترجمه کرده و در این قطعه‌ها، شاعرانگی‌ای را می‌شود. یک گاه مجله پیداکرده از پیله‌ای که قاسمی به دور خود پیچیده بود، رهایی باید در مدت اقامت در پاریس، یک بار که عینک‌اش شکسته قطعه‌ای را ضمیمه نامه خود به همسرش کرد با عنوان «دیده‌بان شکسته» که نمونه‌ای است از تخلی و تشریفی او: ازین یار دیرینه خود پکرم. بدموقعی آهنگ جدایی خواند. اگرچه آهنگ جدایی در هر موقعی بد است. مانند سقف کهنه‌آن کلبه‌ای که به قول مولوی بی خبر بر سر محنت‌زدگان فرود آمد. این دیده‌بان سرای من که تادیروز بر مرکب خود استوار می‌نشست، ناگهان از پای افتاد و دو پاره شد. تو گویی در حمله دشمن غافل‌گیر شده و به ضرب شمشیر پهلوانی گرفتار آمده است. اینک دو پاره از طلاق و از افتاده است. دیگر آن وجود مغوری که اگر هم از مرکب به زیر می‌آمد حالت پاسداری و نگهبانی به خود می‌گرفت و اگر هم به خواب می‌رفت نشستن و الميدن خاص داشت نیست. شخصیت شده در هم شکسته شده است، نه در بند من است و نه در آندیشه خویش است. در تمام دوره آشنازی‌مان نخستین یار است که اورابی اعتماده خود می‌بینم. او همیشه و هر وقت و بی وقت آماده کمک‌رسانی بود. چه روزه‌ا و شب‌ها که با هم به سر آوردهیم. شب که از هجوم آندیشه بیدار ماندم و دوباره کتاب و کاغذ به دست می‌گرفتم او هم با یک اشاره و بی هیچ گله و شکایت بر می‌خاست و به روشنازی چشم خسته من یاری می‌داد. هر صفحه‌ای که می‌خواندم، هر سطری که می‌نوشتم از ملورای وجود او می‌گذشت. وجود او افکار و احساسات مرادر طی نگاهم به خود می‌کشید و در خود ثبت می‌کرد. وقتی که در گرداب تخیلات تلخ دست و پامی زدم، در همه حال از راه نگاه دوخته بود. وقتی که دلم می‌خندید، وقتی که در گرداب تخیلات تلخ دست و پامی زدم، در همه حال از راه نگاه من ناظر من بود. آن قدر به من نزدیک بود که اگر لحظه‌ای مژگان تری می‌داشم، او زودتر از همه کس باخبر می‌شد و برخساره‌اش شیار کدورت می‌نشست. من هم شرط و فایده جامی اوردم و پیوسته اور اگرامی می‌داشتمن، بر دیده می‌نشاندم. در آشیانه طریف و زیبا جای می‌دادمش. غبار از چهره می‌زد و دمیش از ملورای وجود او می‌گردش. حالا چهره اورا کدورت اندومزایی فراگرفته است. هر چه می‌کوشم اور ابر پای بدارم و به دست و پای او هیئت دلکش قدیم را ببخشم بی حاصل است. افسوس که او قصد ندارد به عالم سابق برگرد. منم در این اتفاق دلگیر و این یار دیرینه‌ای که مرا از نهاده گذاشته است. (ص. ۲۰۸-۲۰۹)





۵۵

«سرپای نازنینت را از دور می بوسم هزار بار؟» «سرپای عزیزت را با هزار اشتباق از دور می بوسم». این جملات ترجیع بند تکراری و پایانی صدها نامه‌ای است که احمد قاسمی در ربع قرن به همسرش، به معشوقه‌اش، به اعظم، نوشته است؛ عشقی کاغذی که در نامه‌نگاری محدود مانده است.



پادشاه:

«جملاتی که در این بخش از مطلب بدون شماره صفحه و ارجاع در گیوه آمدند، از فصل آخر کتاب تبعیدیان سودایی نوشته‌ای اج کار است، با ترجمه خشایار دیهیمی (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰).

وفاداری اش به استالین، صادق‌ترین توده‌ای تاریخ معاصر مابود. با خراج از حزب توده و اخراج از سازمان انقلابی و تجربه «تبعید در تبعید»، و با چنان ایمان صادقانه‌ای که به باورهایش داشت، شاید توقع داشت که روزی، فردای تاریخ مبارزات مارکسیستی، «بنای یادبود عظیم‌تری» برایش ساخته شود؛ شاید انتظار آن را داشت که ازاو که به گمانش در سمت درست‌تر تاریخ ایستاده بود، تجلیل کنند؛ که تجلیل شود. اما استان زندگی قاسی، همچون تبعیدیان سودایی، «با تراژدی تمام می‌شود، و بدترین که با تراژدی ای که رنگ بیهودگی به خود گرفته است»؛ تراژدی زندگی قسمی تنها همین نبود که او زندگی خود را وقف آرمانی کرد که در گذر زمان پلشی و سیاهی اش بر آفتاب واقعیت افتاد؛ با دو اخراج بزرگ از حزب توده و سازمان انقلابی، بزرگ‌ترین تراژدی زندگی او، این بود که به رغم آن که صادق‌ترین بود، نامش «برای همیشه از تقویم مارکسیستی قدیس‌های انقلابی» حذف شد؛ آن چنان که شاید اگر فرصت لتشار نامه‌های خصوصی اش فرانمی رسید، صدای خردشدن استخوان‌هایش زیر بار صداقت و ایستادگی بر باورهای صلب و منجمدش، جایی در تاریخ چپ ایران، خاموش می‌شد، مدفن می‌شد و طنبی نمی‌انداخت؛ و هیچ‌کس نیز تابه امروز تراژدی زندگی اورانمی نوشته.

**۹** نامه‌های احمد قاسمی تصویری است از یک تراژدی کامل؛ تصویری از یک دلدادگی و رابطه عاشقانه که در اسلات اعتقاد راسخی که‌لویه ایدن‌لولوی اش داشت، فرسوده شد. روایت یک اعتقادی‌پایان به آرمان، و یک عشق ناکام و سر کوب شده... امام‌شاما آقای قاسمی اشما که سخت عاشق همسر و فرزندان تان بودید و شهد این عشق را روی کاغذ ریخته‌اید و این نامه‌های پر عشق را برای ما به یادگار گذاشته‌اید. هیچ‌می‌داند اعظم پس از مرگ زده‌نگام شما چه روزهایی را سپری کرد؟ هیچ‌می‌داند یوسف شما دقیقاً کجاست؟ و آیا راست است که بابک در روسیه کشته شده است؟ و آیا همه این سال‌ها کسی به شما که نمی‌دانید در کدام گورستان خواهد بود، سر زده است؟ آقای قاسمی! حیف نبودار شما، و آن روح عاشق و شیده، و آن ظرفیت زندگی که چنان در زندان افکاری جزئی، اسیر و تباش کردید؟ حیف نبودار «این قیمتی در لفظ ذری» که شما داشتید و به پای چملات ملتو و استالین ریختید و حیف نبودار آن وقت گران بهایی که به پای ترجمة کتاب‌های آن‌ها گذاشتید؟ ترجمة سرخ و سیاه استاندال را رها کردید و چسبیدید به ترجمة نوشته‌های استالین؟ حیف نبودار شما که آدم صادقی بودید مامه‌ای خاطر آرمی که توهمی بیش نبود، تبعید و «تبعید در تبعید» را تجربه کردید؟ حیف از شما نبود که حقوق خوانده بودید، اما کارگری و بارکشی را تحمل کردید و خفیف شدید، مگر که زنده بمانید؟ حیف نبودار آن همه‌لذت‌های زندگی، که از خودتان دریغ کردید و در آن انتیاری نمور، در آن زیز میان تاریک، مرگ را زندگی کردید؟ یکباره به اعظم نوشته بودید: «با همه این سختی‌ها وقتی که فکر می‌کنم بار کمرشکن گناه و جدان فروشی بردوش من نیست به آرمان خود فدارم، با جان و دل در این راه روانم، نفس راحت می‌کشم و تو نیز حتماً همین طور فکر می‌کنی». (ص. ۲۲۶) مطمئن‌اید که اعظم نفس راحت می‌کشید؟ سختی‌هایی را که شما تحمل کردید و در نامه‌های تان شرح داده‌اید، نمی‌شود خواند و نفس راحت کشید آقای قاسمی! امگر آدمی چندبار به زندگی می‌نشیند که شما «این گونه فجیع به کشن خود» نشستید؟ در زندان تهران که بودید، به همسرتان نوشته بودید: «این آرزو کی برآورده خواهد شد که تو و من با هم بدون دغدغه به گرددش، سفری و سیاحتی برویم؟» (ص. ۱۳۶) پس از آن، ۲۵ سال زندگی مشترک داشتید؛ چه مشترکی... همه‌اش تبعید در تبعید بود و دردها و فقرها و حرمان‌هایی که زیبا می‌نوشید شان و در نامه‌های تان به اشتراک می‌گذاشتید. آن آرزوی نسیه زندان را هیچ‌گاه نقد کردید؟ فرست شد با هم به سفر بروید؟ سیاحتی کنید؟ آن کام‌هایی که از دنیانگرفتید، آن بوسه‌های از راه دور، که روی صورت تان، که روی صورت او، خشک شد، آیارزش آن باورهای بی‌ارزشی را داشت که برایش می‌تاختید آقای قاسمی؟ «باید بچشد عذاب تنها ی را، مردی که ز عصر خود فراتر باشد». اما آقای قاسمی! عذاب تنها ی شما از آن رو نبود که از عصر خود فراتر بودید، به خاطر آن بود که به جرم‌اندیشی تان و فدار و مؤمن ماندید و بر سر ایمان خویش چوبید لرزیدید. کاش چنین نبودید، و کاش طعم چنین تنها ی ای رانمی چشیدید. کاش چرخ زمان به عقب بر می‌گشت و شمادوباره به زندگی می‌نشستید آقای قاسمی! اشاید این بار را زندگی می‌کردید. □

فرار کرد تابه آلمان شرقی بازگردد و برای آخرین بار خانواده‌اش را ببیند اما پشت دیوارهای آهنین، در پاسیونی در آلمان غربی قلبش از کلایستاد. پس از مرگ سعایی، قاسمی در نامه‌ای به همسرش نوشت: «در کاغذی که الان برای یکی از ایرانیان مقیم پکن نوشتم شرح دادم که چگونه مرگ سعایی به وسیله ریویزیونیست‌ها و آن سنه‌نفر ارضی و لاشایی و حکمت آثار کشیدند. باعث اصلی آن هابوندند که برای مادونفر هم نقشه کشیدند. نامه‌ام باین جمله ختم شد: «آیا ماحق نداریم این افراد را که چنگال خفه کننده خود را همراه دشنۀ ریویزیونیست‌ها به روی مابلند کردند، دستیار ریویزیونیست‌ها بنامیم؟ این اشخاص اگر ذره‌ای و جدان اجتماعی دارند باید امروز در کنار نعش سعایی سر خجلت به زیرافکنند و از جنایتی که مر تک شده‌اند لاقل اظهار ندامتی کنند.» (ص. ۴۴۱) در میان رفقای سه‌گانه، سعایی غریب‌تر از همه بود و به خلاف گفتۀ قاسمی، هیچ‌کس در مرگ او سر خجلت به زیرنیفکند، و هیچ‌کس اظهار ندامتی نکرد. این تقدیر غریب‌غیریست‌ترین آن سه‌رفیق بود؛ غریب‌تر از احمد قاسمی که با نامه‌هایش به اعظم صارمی خود را در خاطره ما زنده نگاه داشته است، و غریب‌تر از غلام‌حسین فروتن که تا سال‌ها بعد از انقلاب زنده ماند و یادهایی از گذشته را نوشته که خاطراتی است و میراثی است از او و روابط‌گری خشی از مصالبی که برآن هارفته بود. با این حال، فروتن نیز که عمری در از تراژر فرقای سه‌گانه داشت مرگی در از تراژر تجربه کرد که بی‌شباهت با مرگ بی‌فروع آن دور فیق دیگر نبود. به گفتۀ دختر قاسمی «اعمو فروتن اروزی تلفن کرد و گفت با من کلری دارد باید همیگر را ببینیم. خیلی خوشحال شدم، گفتم حتماً می‌خواهد در باره اختلافاتی که به پدرم داشته است صحبت کند و وقتی به دیدارش رفتم گفت: دیلی جان چشم کور است، نمی‌توانم بتونم بتویسم. با این که سمعک دارم باز هم باید صدای رادیو آن قدر بلند کنم تا چیزی بشنوم. وضع معده‌ام هم ناجور است و نمی‌توانم غذای درست حسابی بخورم. تمام مفصل‌هایم دردمی کند. ۸۶ سال دارم. دیگر بس است. نمی‌خواهم بیش از این زنده بمانم. خواهش می‌کنم دارویی به من بده بخورم تابخوابم و بیدار نشوم [...]». گفتم عموم فروتن چطور ممکن است چنین کاری کنم، غیر ممکن است. البته بعدها پشیمان شدم چون آخرین هفته‌های زندگی دیگر نه غذامی خورد و نه آب. تا این که در اثر تشنگی و گرسنگی در گذشت.» (ص. ۶۳) و این پایان دفتر سه‌رفیق بود که با ایمان به باورهای ارتدوکس شان هر قله‌ای را در نور دیدند، و از هر حزب و گروهی عبور کردند.

«رفیق گرامی و گران قدر ما احمد قاسمی به ناگاه چشم از جهان فروبست و با مرگ خود سازمان مارادر ماتم و اندوه فرو برد. مرگ رفیق مبارز مان چنان ناگهانی و غیر مترقب بیش آمد که بهزحمت می‌توان تصور کرد که او دیگر در میان مانیست. دریغا که زندگی فروزان او خاموش شد؛ زندگی ای که در خدمت طبقه کارگر ایران، در خدمت خلق زحمتکش می‌بین مگذشت.» بهمن ۱۳۵۲، وقتی که قاسمی مرد، جز این جملات که بخشی از نوشته‌ای کوتاه با عنوان «پایان یک زندگی الهام‌بخش» بود در نشریه توفیق منتشر شد هیچ‌صدایی برخاست. هیچ‌فدا ای بر مزار او چنان که باید، نگریست. سر نوشت آن «تبعیدیان سودایی» روس که‌ای اج کار تراژدی زندگی آن هارادر کتابی با همین نام نوشته. پیش‌تازانی که «گذاری تند و پر شتاب و گیج گذنده» را پشت سر گذاشتند و «بر خلاف پیامبران خوش اقبال، در حالی به سن پیری نرسیدند که از افتخار و شهرت و ستایشی بهره‌مند باشند» مردانی که «صدای ای دیگری، حتاً آن زمان که اینان مشغول موعظه انجیل و بشارت خود بودند، بر صدای آنان غلبه کرد و مریدان و پیروان شان را از آنان گرفت»؛ آنانی که «جریان زمان، پیش از آن که آنان بهمیند، پشت سر نهاده بودشان، و آنان را پراکنده و پریشان و درمانده از جریان اصلی اندیشه معاصر به بیرون پرتاب کرده بود»؛ سیزندگانی که با هزار امید و آرزو مصالب زندگی در تبعید را تحمل کردند، و حلال‌شانهای از گروه‌های شان هم نمی‌شناسیم و «از صفحه روزگار محظوظ شده‌اند. احمد قاسمی زمانی که در زندان بود، پیش از «تبعید»، به همسرش نوشت: «بر روی شن‌های متحرک کویر لوت، بر فراز امواج سوزان خلیج فارس، بر بالای چارپایه لرzan دار هم باید، و می‌توان کاخ امید را استوار نگه داشت.» (ص. ۱۰۴) نوشت: «ما باید امید به آینده روشی و به عشق هدف مقدسی که داریم، در همه حال به قدری دلخوشیم که اگر دشمنان ما از اندازه آن باخبر باشند از غصه دق خواهند کرد.» (ص. ۱۰۲) اگر معیار ما صداقت باشد، احمد قاسمی با آن

### انتقاد از استالین زدایی

پس از مرگ استالین و آغاز  
تجددیدنظر طلبی خروشچف  
ماآنیسم پر چمدان استالینیسم شد

فصل اول، ۱۳۴۲-۱۳۳۲

۱۳۳۹، فرار از زندان: احمدقاسمی به همراه هشت نفر از سران حزب موفق به فرار از زندان شد. آن‌هادر پی ترور نافرجام شاه در سال ۱۳۲۷ در بازداشت به سرمی بردنده، پس از فرار از زندان، قاسمی و رفقای فراری، وارد زندگی مخفی شدند.

۱۳۳۱، مهاجرت از ایران: شهریور ماه احمد قاسمی به همراه غلامحسین فروتن و بقراطی، برای ارائه گزارش کار به حزب برادر، به صورت مخفی از ایران خارج و به مسکو فرستاده شدند، پنج ماه بعد مقامات شوروی با خواست آن‌ها مبنی بر بازگشت به ایران مخالفت کردند.

#### غلامحسین فروتن:



قاسمی و من بعداً متوجه شدیم که هیئت اجراییه حزب توده در ایران بدون حضور ماطی جلسه‌ای تصمیم گرفته که مارا به مهاجرت اتحاد شوروی بفرستد و ضمن نامه‌ای به رادمنش آساکن شوروی آکد بقراطی حامل آن بود، از او خواسته با مقامات شوروی مذکوره کند که از بازگشت مابه ایران ممانعت به عمل آید. (یادهایی از گذشته ص. ۲۶۴)

#### احسان طبری: این



مطلوب که اکنون می‌گویم هرگز فاش نشده ولی اکنون دیگر نزد من تردیدی نیست که کیانوری بازگشت قاسمی مخالفت داشت و از طریق خاص خود این مخالفت را بیان کرده و مورد تأیید باقروف و بیریا و نتیجتاً استالین قرار گرفته بود [...]. قاسمی در آن موقع مخالف شدید کیانوری بود و می‌گفت که کیانوری کسی است که از خلالی ستونی می‌سازد. (کژاوه ص. ۹۰)

۱۳۳۲، در سوگ استالین: اسفندماه، استالین، رهبر شوروی در گذشت؛ قاسمی و فروتن که در یک اقامت ناخواسته در مسکو به سرمی بردنده، از ایرانیان حاضر در مراسم وداع با جنازه استالین بودند.

۱۳۳۴، منتقد تجدیدنظر طلبی خروشچف: خروشچف، دبیر کل حزب کمونیست شوروی، در گزارشی به کنگره بیستم حزب، ضمن افشاری جنایتها در دوره استالین، از سیاست همزیستی با غرب سخن گفت. در حالی که قطع نامه کنگره بیستم دعوت به مبارزه با کیش پرستش شخصیت استالین می‌کرد، این تجدیدنظر طلبی رهبران جدید

## قربانیان پلنوم یازدهم

رونداخراج و جدایی قاسمی و فروتن و سغایی از حزب توده پیوستن به سازمان انقلابی، اخراج از سازمان انقلابی و زندگی در تبعید به ضمیمه همه روایت‌های نیروهای چپ درباره زندگی سیاسی رفقای سه‌گانه



از شهریور ۱۳۳۱ که احمدقاسمی و عباس فروتن برای یک مأموریت حزبی به شوروی فرستاده شدند، عصر جدیدی در زندگی آن‌ها آغاز شد. در تبعید بودند که استالین در گذشت و وقتی با تجدیدنظر طلبی خروشچف رهبر شدند، زودتر از بسیاری دیگر، در موقعیت انتقادی نسبت به حزب برادر قرار گرفتند؛ آن‌ها استالینیست‌های صادقی بودند که خود را بارویکرد بنیادگرانه ماآن و انور خوجه همراه ترمی دیدند. با چنین نگاهی عجیب نبود که در مسیر اخراج از مرکزیت حزب توده قرار بگیرند. در پلنوم یازدهم حزب در سال ۱۳۴۲، باهدایت برادر بزرگ‌تر، موکبیت حزب رأی به تصفیه آن‌هاداد؛ و حالا آن‌ها با همراهی احمد سغایی، رفقای سه‌گانه‌ای بودند که متهیهم بودند به گرایش‌های ماآنیستی. رفقای سه‌گانه پس از این اخراج و جدایی، در مسیر پیوستن به جوانانی قرار گرفتند که همزمان با آن‌ها بانگاه‌هایی رادیکال و مبارزه‌طلبانه از حزب خروج کرده بودند و در حال راه‌اندازی یک سازمان انقلابی بودند؛ سازمان انتقامی توده ایران. قاسمی و فروتن و سغایی به سازمان انقلابی پیوستند اما خیلی زود، در عرض چند ماه، با رهبران جوان این سازمان به اختلاف برخورند. محسن رضوانی، کوروش لاشایی و بیژن حکمت، سه مؤسس جوان اسما زمان انقلابی، سه عضو پیر اخراجی حزب توده را در شرایط مالی سختی قرار دادند و در نهایت با اخراج آن‌ها از سازمان در آذر ۱۳۴۵، آن‌ها در تبعید مصاعبی رها کردند. آنچه می‌خوانید گزارشی است از روند ترازیک زندگی احمدقاسمی و دور فرقی دیگرش که با مرگ دلخراش سغایی در تشکیل و اضطرار، به نقطه ترحم آمیزی رسیده بود. احمدقاسمی عمر طولانی‌ای نداشت و ازاوج زنامه‌هایی که به زنش نوشته و به تازگی منتشر شده است، سند و نوشته و خاطراتی در دسترس نیست. اما برخلاف او، فروتن تنها بازمانده‌ای بود که پس از انقلاب توانست برخی ناگفته‌هار ای بازگو کند. او پس از انتشار خاطرات کیانوری و دیگر اعضای حزب، و همچنین بعد از انتشار خاطرات اعضای سازمان انقلابی در گفت و گو با حمید شوکت (مجموعه «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران») به ادعاهایی که آن‌ها در باره‌شان گفته بودند پاسخ گفت و مانع از تثبیت روایت یکسویه آن‌ها شد. در صفحات پیش رو، تلاش کرده‌ایم باز از زندگی این تبعیدیان سودایی را از جدایی از حزب توده تا اخراج از سازمان انقلابی، تبعید در تبعید، و مرگ در غربت بر اساس خاطرات منتشرشده توسط اعضای حزب توده و سازمان انقلابی تکمیل کنیم و به این منظور تمام گفته‌های این معتقدان و مخالفان علیه رفقای سه‌گانه را از خالل خاطرات شان بیرون کشیده‌ایم، به همراه پاسخ‌های فروتن و برخی اطلاعات که از منابع دیگر به دست آمده است.

بود: «رفقا قاسی، فروتن و سغاپی در نامه خود مخالفت خود را با موضع بین‌المللی حزب ابراز داشته و بدون اعلام رسمی از هماداری از خط‌مشی رهبری حزب کمونیست چین، از بسیاری موضع مزبور دفاع کرده‌اند.» در پایان این گزارش که توسط رادمنش خوانده شد، تصریح شده بود که اگر این دور فیق از موضع خود برنگردند از شورای مرکزی بر کنار خواهند شد. در این گزارش اشاره‌ای به اخراج رفقا سه‌گانه از حزب نشده بود.

**رأی گیری اول درباره فروتن و قاسی:** پیشنهاد کنار گذاشتن احمد قاسی، فروتن و سغاپی از مستولیت‌های اجرایی، و البته باقی ماندن قاسی و فروتن در شورای مرکزی حزب، در چهارمین روز پلنوم سوم اسفند، به رأی گذاشته شد. اکثریت شورای مرکزی، ۱۴ به آن رأی دادند.

۵ موافقان: فروتن، قاسی، کیانوری، کامبیخش، اسکندری، آوانسیان، طبری، قدوه، امیر خیزی، نوشین، بازاراده، پیشنهادی، اذراوغی و حکیمی.

۶ مخالفان: رادمنش، جودت، بقراطی، روستا، نوروزی، دانشیان، لاهروندی و آذری.

**نورالدین کیانوری:** مسلم بود که نظر حزب کمونیست شوروی در آن تاریخ این بود که این گونه افراد در رهبری احزاب کمونیست باقی نمانند و دانشیان با تکابه این موضع گیری عمل می‌کرد [...] استدلال من این بود که این سه نفر هنوز به هیچ کار فراکسیونی در درون حزب مادرست نزد هاند و اگر ما حالا آنان را خارج کنیم مظلوم واقع خواهند شد و این مظلومیت سبب گرایش تعداد بیشتری از اعضای حزب به آنان خواهد شد. (خطاطات، صص. ۴۳۱-۴۳۰)



**استادگی غلام پیغمبیر علیه رفقا سه‌گانه:** چهارم اسفند، غلام پیغمبیر دانشیان، حسین



در پلنوم بارزدهم حزب توده‌که در ویلای استالین برگزار شد فروتن و قاسی به خاطر مخالفت با روند استالین زدایی تصفیه شدند.

جنبش است، در سرنوشت سوسیالیسم دارای تأثیر قطعی است، وظیفة هر مارکسیست و هر حزب مارکسیستی است که اختلافات را بادقت کامل غور و برسی کند. درست از نادرست را باز شناسد، با صداقت و صراحة کاملی در جانب درست قرار گیرد و برای آن مبارزه کند. هیچ مصلحتی بالاتر از مصلحت اصول نیست. فتوای هیچ اتوریته‌ای نمی‌تواند وظيفة فوق را از دوش هیچ فردی و هیچ حزبی بردارد. فقط در صورتی که مارکسیست‌های جهان این وظیفه را به وجه شایسته انجام دهند می‌توان جنبش جهانی کمونیسم را در شاهراه مارکسیسم - لنینیسم نگاه داشت، وحدت اردوگاه سوسیالیستی و وحدت احزاب برادر را حفظ کردو به پیروزی رسانید. به نظر من بوروی موقت کمیته مرکزی حزب توده ایران این وظیفه را تجاه نداده است.

### تصفیه حساب و اخراج قاسی و فروتن در پلنوم بارزدهم حزب توده از حزب اخراج شدند

فصل دوم، ۱۳۴۴-۱۳۴۳

یک شروع ارعاب آمیز: سی ام دی ماه ۱۳۴۲ یازدهمین پلنوم حزب توده در مسکوب گزار شد. اعضای حزب به محض ورود به فرودگاه مسکوب به شدت مورد بازاری قرار گرفتند.

**غلامحسین فروتن:** هر آنچه را که مشکوک به نظر می‌رسید ضبط کردند. من یک کتاب زیست‌شناسی به زبان آلمانی با خود همراه داشتم تا در اوقات فراغت آن را بخوانم. برای مأمورین توضیح دادم که موضوع کتاب چیست، تصاویر کتاب نشان می‌داد که نشانی مائوئیسم و گرایشات مائوئیستی در آن نیست. با این حال کتاب را ضبط کردند. (یادهایی از گذشته، ص. ۴۳۸)

**احسان طبری:** موقع بازدید چمدان‌ها، عده‌ای نظامیان شوروی ظاهر شدند که بالحن شدید، باز شدن چمدان‌ها را می‌طلبیدند. ماهمگی از این جریان متوجه شدیم. نسبت به چمدان چند نفر از ماتوجه خاصی نشد اما نسبت به چمدان قاسی، فروتن و سغاپی سختگیری شد. وضع متشنجی ایجاد شد. قاسی اعتراض کرد، البته نه چندان سدید. همه مادر راه پلنوم حالت دگرگونی داشتیم. حس کردیم که حتماً حداثه‌ای در پیش است که شوروی‌ها را به اتخاذ تصمیمات به خصوص وادار کرده است. (کژاوه، ص. ۲۳۶)

**گزارش بوروی موقت علیه رفقا سه‌گانه:** پلنوم بارزدهم حزب توده سی ام دی ماه در خانه ویلایی استالین در مسکو آغاز به کار کرد. در گزارش «بوروی موقت» به پلنوم «درباره خط‌مشی بین‌المللی حزب» آمده

× احمد قاسی و غلامحسین فروتن معتقد‌نشی تجدیدنظر طبیعت خروشچف و استالین زدایی او بودند.



### غلامحسین فروتن: طبری مسئول مجله دنیا

[...] از من خواست که مقالات سیاسی را کنار بگذارم و به نوشتمن مقالات علمی پردازم. «امتثال امر کردم»، مقاله‌ای تحت عنوان رُنیک مدرن نوشتتم. در این مقاله سخن بر سر آن بود که دانشمندانی کروموزوم و زن و تغییرات آن‌ها مستقل از محیط می‌دانند، دانشمندان دیگری بر عکس تأثیر محیط را تا درجه عامل تعیین‌کننده بالامی برند [...] آتش خشم این باره دامن نویسنده مقاله که دامن هیئت اجراییه را گرفت [...] از آن پس نوشتمن مقاله در مجله دنیاباری من ممنوع شد. (یادهایی از گذشته، ص. ۳۹۸)

**احسان طبری:** قاسی مدیر مردم و فروتن مدیر دنیابودند و این دونفر از اختیارات خود لستفاده کرده، مقالاتی را به چلپ می‌رسانیدند که تابع خط مائوئیستی بود. مثلاً سرمهای در مردم تحت عنوان «زنده‌باد سیاست گران شدن گوشت» درج شد. مقاله، نوشتۀ قاسی بود. گوشت را دولت شوروی گران کرده بود و قاسی این امر را تحریم حاکمیت پرولتاریا و مخالف سیاست رفتنه به سوی رفاه می‌دانست که آن را برای سوسیالیسم زودمی‌شمرد. این بحث غیرمستقیم ادر تقابل با تر خروشچف بود که مسئله «انگیزه مادی» را به میان کشیده و بهبود سطح زندگی مردم را مطرح می‌کرد. (کژاوه، ص. ۲۲۳)

۱۳۴۲ نظرخواهی درباره قطع نامه حزب کمونیست شوروی: هیئت دبیران حزب توده در بهمن ماه سال ۱۳۴۱ از اعضای کمیته مرکزی خواست تا نظرشان را درباره سیاست‌های جدید شوروی و قطع نامه کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی بیان کنند. چندماه بعد، مشخص شد که قاسی و فروتن و سغاپی تنها فرادی بودند که در پاسخ‌های کتبی شان به این فراخوان، موضع انتقادی گرفته بودند.

**پاسخ قاسی به بوروی مرکزی:** اختلافاتی که امروزه در جنبش کارگری و جهان روی داده، اختلافاتی اصولی است، مربوط به استراتژی عمومی

کرملین بالتقاد ملتمو مواجه شد و دو گانه چپ چینی و چپ شوروی را جدی تر کرد. حالا مائو معتقد بود خطر شوروی بیش از خطر امریکای امپریالیست است. در هر بری حزب توده، قاسی و فروتن، نیز منتقد رویه جدید خروشچف بودند.

**غلامحسین فروتن:** خروشچف با کینه حیوانی اش نسبت به سوسیالیسم نام استالینگراد را به ولگوگراد برگرداند. نام استالینگراد را نمی‌توان با خواست و اراده این یا آن دلک، این یا آن خائن از استالینگراد گرفت [...] من خود در مدرسه حزبی شاهد آن بودم که چگونه عده‌ای از اعضای کاگ.ب. تصاویر استالین را زدیوار اتاق‌های خوابگاه مدرسه پایین می‌کشیدند، چگونه تندیس‌های استالین را می‌شکستند (یادهایی از گذشته، صص. ۳۲۱، ۳۶۸).

**احسان طبری:** فروتن و قاسی از زمان اعلام مبارزه با کیش شخصیت استالین، سخت با این روش ضداستالینی خروشچف مخالف بودند [...] آن‌ها با علاقه شدیدی نشریات چینی هارا درباره موضع شوروی و اختلاف بین شوروی و چین می‌خوانند و با الفاظ استهزاً آمیزی از شوروی یاد می‌کردند. (کژاوه، ص. ۲۳۲)

۱۳۴۶ اخراج محترمانه از شوروی: باه قدرت رسیدن خروشچف و برقراری روابط دیپلماتیک میان شوروی و ایران، حزب کمونیست شوروی محترمانه رهبری حزب توده را زدشوروی اخراج کرد. آن‌ها خواست شوروی را به مقصد آلمان ترک کنند و بدین ترتیب همه اعضای هیئت اجراییه حزب توده، از جمله احمد قاسی و فروتن، از شوروی به آلمان شرقی مهاجرت کردند و رهبری حزب در لایپزیگ مستقر شد. از این زمان، بحث درباره میزان وابستگی به شوروی در حزب توده جدی تر و جدلی تر شد.

**نورالدین کیانوری:** برای اولین بار در پلنوم دهم احمد قاسی از موضع گیری ضدشوری حزب کمونیست آلبانی که همان موضع حزب کمونیست چین بود، دفاع کرد. بعداً با عنانی ترشدن و تشدید موضع انتقادی و سپس خصم‌مانه حزب کمونیست چین نسبت به حزب کمونیست اتحاد شوروی، قاسی در بحث‌های درون دبیرخانه کمیته مرکزی به طور رسمی و جدی از موضع حزب کمونیست چین دفاع می‌کرد. به تدریج دکتر فروتن نیز به نظریات قاسی پیوست و سغاپی هم تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفت. (خطاطات، ص. ۴۳۰)

۱۳۴۱ خروج از «دنیا»ی حزب: قاسی و فروتن که در مقالاتی در مجله دنیا از یک سوسیالیسم غیروابسته به شوروی و از مدل سوسیالیسم چینی می‌نوشتند، از نوشتمن مطالب سیاسی در نظریات حزب منع شدند.

## تاریخ فکر



که اسکندری راولین کسی معرفی می‌کند که در اجلاس تغییر نظرش را العلام کرد، می‌گوید که اول از همه کامبخش نظرش را تغییر داد، و «تنها اردشیر آوانسیان، نوشین و من از پس گرفتن رأی خودداری کردیم» (کژاوه، ص. ۲۳۷).

**باک امیر خسروی** مدعی است که احسان طبری برخلاف دفعه قبل، این بار ترجیح داد نه موافقت و نه مخالفت کند و رأی ممتنع داد! او همچنین می‌گوید: «در زندگی سیاسی من این پیشامد، نقطه عطف مهمی در نگرشم به مسائل شد. اثرات شوم وابستگی به حزب توده ایران به شوروی، هرگز تا آن تاریخ این چنین مرامتوجه و نگران نکرده بود.» (مهاجرت سوسیالیستی، ص. ۲۸۸).

**رأی مؤثر کیانوری برای اخراج**: در حالی که دور ای بیشتر برای اخراج آن‌ها لازم بود، کامبخش به منظور گرفتن یک رأی بیشتر برای اخراج رفای سه‌گانه، از جمع پرسید که کس دیگری موافق اخراج نیست؟ کیانوری نظر خود را به اخراج آن‌ها تغییر داد و پیرو او با بازآفرینی و چند نفر دیگر نیز تغییر نظر دادند. بدین ترتیب قاسمی و فروتن از مرکزیت حزب توده اخراج شدند. سعایی نیز در اعتراض به این رأی، جلسه را ترک کرد.

**نورالدین کیانوری**: من گفتم که نظرم همان نظر قبلی است ولی چون اکنون خطر اشغال وحدت حزب را تهدیدیمی کند، و این مانند زور و تهدید است، نظر مخالفم را پس می‌گیرم. (خطاط، ص. ۴۳۱)

**نامه سعایی به هیئت رئیسه پلنوم**: روش اعمال فشار و تهدید اقلیتی از رفقا که با استراکسیون رفیق دانشیان در بیست و چهارم رانویه آغاز و با نامه رفیق را دمنش در پایان روز بیست و چهارم رانویه منتهی گردید، بالآخره به نتیجه رسید و اکثریت پلنوم را بعد از چهار روز مقاومت از رأی صادره درباره رفاقت قاسمی و فروتن وادر به عدول کرد. نظر به این وضع، جریان کار پلنوم را از مسیر عادی خود منحرف ساخته و امکان اتخاذ تصمیم آزاد را از اعضای آن به مقیاس وسیعی محدود می‌سازد، علی‌هذا این جانب از شرکت در ادامه کار پلنوم حاضر خودداری نموده و تصمیمات آن را به علت این وضع غیرعادی، مخدوش و غیرمعتبر می‌دانم.

**اخراج از شوروی**: قاسمی، فروتن و سعایی بلافتله از محل اجلاس به فرودگاه منتقل و به آلمان فرستاده شدند.

**غلامحسین فروتن**: مقامات شوروی بلافتله مارا از محل پلنوم به فرودگاه مسکو بردن و با هوای پیما روانه لایپزیگ کردند. در لایپزیگ معلوم شد که خبر اخراج مازودتر از خود مابه محل رسیده است. (یادهای از گذشته، ص. ۴۵۲)

کمونیست شوروی آب بعد برگشت و آمد. جریان این بود که اورا به آن جا خواستند و به همراه سیمینکورفت نتیجه ملاقات این بود که آقا باید این‌ها اخراج شوند. را دمنش را از کمیته مرکزی حزب خواستند و نه جای دیگر. ولی رابطه کامبخش و غلام با جاهاو مراجع دیگری بوده است. اختلاف اول که پیدا شده و کامبخش اشتباه کرده، به این علت است که او با مرجع خودش ارتباط گرفته، به او گفته‌اند کار مربوط به خودتان است و بروید شخصاً آن راحل کنید. (خطاط، ایرج اسکندری، صص. ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۲۲، ۳۲۱)

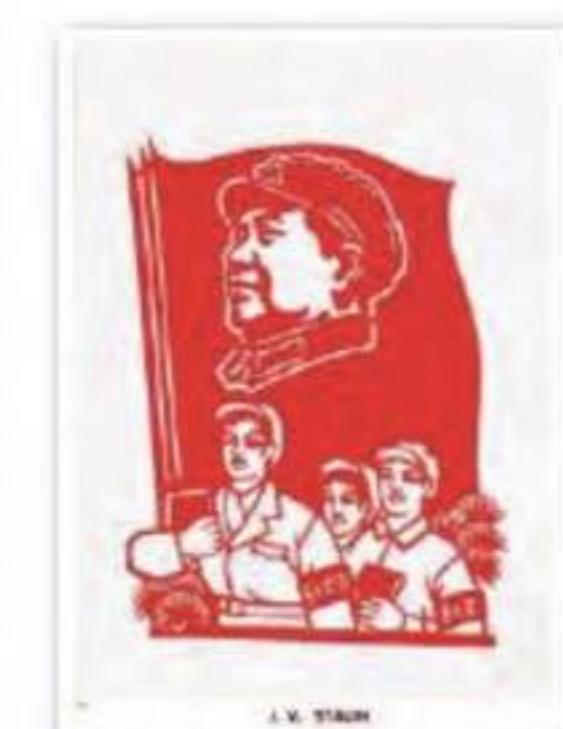
**رأی گیری برای اخراج**: هفتم اسفند، هیئت رئیسه پلنوم، ایده برکناری قاسمی و فروتن را به رأی گذاشت. پیش از رأی گیری، ایرج اسکندری که متوجه هماهنگی مواضع غلام یحیی با مقامات شوروی شده بود، از موضع قبلي خود عقب‌نشینی کرد. کامبخش نیز مخالفت خود با حذف این سه نفر را پس گرفت. اما پس از رأی گیری، در بادی امر اخراج قاسمی و فروتن رأی لازم رانیورد. (سیزده نفر موافق اخراج در برابر رأی مخالف و ممتنع؛ دو سوم آراء کسب نشد.)

● **وافقان**: را دمنش، جودت، بقراطی، روستا، نوروزی، دانشیان، لاھرودی، آذری؛ [او] قدوه، اسکندری، کامبخش، پیش‌نمایزی و اذراوغلى.

● **مخالفان و ممتنع‌ها**: فروتن، قاسمی، کیانوری، آوانسیان، طبری، امیر خیزی، نوشین، بازآفرینی و حکیمی.

● **نورالدین کیانوری**: اسکندری که احساس کرده بود هوا پس است و امیدی به عملی شدن نقشه‌ای برای اشغال مقام دبیراولی نیست، پیش از همه پشت تریبون رفت و مخالفت خود را پس گرفت. (خطاط، ص. ۴۲۱)

**احسان طبری**: برخلاف روایت کیانوری



قاسمی و فروتن و سعایی به اتهام برخورداری از گراییش مانویستی از حزب توده اخراج شدند.

جودت و آن‌هایی که مخالف ابقاء قاسمی و فروتن در شورای مرکزی حزب بودند، جلسه پلنوم را در اعتراض ترک کردند. پیش از ترک جلسه، غلام یحیی پشت تریبون رفت و گفت: «جلسه‌ای که به آخر مخالفان مشی بین المللی حزب رأی نمی‌دهد از قماش همان هاست. من در چنین جلسه‌ای شرکت نمی‌کنم.» پس از این، را دمنش در نامه مجدد به پلنوم خواستار بررسی مجدد وضعیت قاسمی و فروتن شد، و پلنوم برای دوروز در تعطیلی رفت.

**احسان طبری**: نخستین هدف دانشیان در داخل رهبری حزب، مبارزه با قاسمی و فروتن بود. معلوم بود که قلسه‌ی و فروتن را به عنوان عناصر بیگانه تلقی می‌کردند. دانشیان خطاب به قاسمی گفت: رهبر حزب از تودرنمی آید ولی مفترش بدی نیست! [...] قاسمی نخستین و نزدیک‌ترین و آسان ترین آماج حمله و صید غلام ایحیی دانشیان [ ] محسوب می‌شد. زیرا قاسمی از هر طرف مورد حمله بود. قاسمی با گروه را دمنش و اسکندری — با وجود مغارله‌های گه‌گاهی — سرانجام کنار نیامد. یاد قیق‌تر: آن‌ها باوی کنار نیامدند. با کیانوری، با وجود اشتراک منافع در مقابل مخالفان مستر، قلب‌آشمنی داشت. کیانوری، قاسمی را خبیث می‌نامید. با فرقه در مسئله‌ی ملی تضاد داشت [...] پس از مرگ استالین، با سیاست خروشچف را فتفا. قاسمی، استالین را نابغه و قهرمان می‌دانست [...]. این مواضع باعث منفرد شدن قاسمی شد. صفات شخصی او مانند خوت و کینجوبی نیز محیط پذیرایی برای قاسمی در حزب فراهم نمی‌کرد. (کژاوه، صص. ۲۰۱، ۱۹۶)

**رایزنی با «برادر بزرگ» برای اخراج رفای**: پیرو آبستراکسیون غلام یحیی، را دمنش، کامبخش و اسکندری، هر یک گفت و گویی در این باره کمونیست شوروی آغاز کردند.

**باک امیر خسروی**: کیانوری همیشه با کامبخش خیلی باحترام و ملاحظه صحبت می‌کرد. این بار آدریک گفت و گویی پنهانی در پایان جلسه اول پلنوم [ ] گفتارش بسیار شدید و توهین‌آمیز بود. و خلاصه آن به این مضمون بود که آقا! پس تورفته‌ای و این جریان را چگونه صحبت کرده‌ای که نفهمیده‌ای رفقا اخراج این‌ها موفق‌اند؟! [...] کیانوری به کامبخش برخاش می‌کرد که مارادریک وضع بدی قرار دادی. برای او مشخص شده بود حالا که شوروی هادر باره این مسئله موضع گرفته‌اند، راهی جز این نیست که مسیر را به طور نمایشی عرض

**پیوستن به جوانان سازمان انقلابی**  
قاسمی و فروتن به سازمان انقلابی  
حزب توده ایران پیوستند

فصل چهارم، ۱۳۴۴-۱۳۴۵

**اوایل ۱۳۴۳**، تشکیل سازمان انقلابی حزب توده ایران؛ جوانانی که پیش از این عمدتاً عضو سازمان جوانان حزب توده در اروپا بودند و حالاً گرایشی به چین و تمایلی به مبارزه مسلحانه پیدا کرده بودند، یک کنفرانس تدارکاتی برای تشکیل یک سازمان جدید در منیخ برگزار کردند؛ پیش از این تعدادی از این نیروها سفری هم به چین داشتند. در این کنفرانس تدارکاتی، محسن رضوانی (بانام مستعار بازرگان)، کورش لاشایی (با نام مستعار حسن) و بیژن حکمت (بانام مستعار حسین) مسئولیت استقرار تشکیلات سازمانی را عهده دار شدند که «سازمان انقلابی حزب توده ایران» نام گرفت. انتخاب عنوان «سازمان انقلابی حزب توده ایران» نشان می‌داد که جوانان تشکیل دهنده این گروه، به نوعی می‌خواهند سنت حزب توده را به نام خود کنند.

**نورالدین کیانوری**: انشعاب مائوئیستی بزرگ‌ترین انشعاب در تاریخ حزب بود و توانست عده‌های قابل ملاحظه‌ای، شاید حدود نو درصد، نیروی حزب در غرب را بخود ببرد. (خطاطات، ص. ۴۴۰)

**کورش لاشایی**: می‌خواستیم با این انتخاب عنوان سازمان آبدنه حزب توده را جلب کنیم و بگوییم این ما هستیم که به سنت انقلابی حزب و فدار ماندایم [...] شاید قصداً استفاده اپورتونیستی در میان بود و خاطرم هست که همه از این عنوان راضی نبودند و برخی حتاً صحبت تغییر را به میان کشیدند. (گفت و گو با حمید شوکت، ص. ۷۸، ۴۲)

تیست. امیر خسروی به دلیل پرونده سازی در بوروی کمیته مرکزی علیه خود، از شرکت در جلسات حوزه برلین کناره گرفت.

**بابک امیر خسروی**: این وضع اخیر [...] بسیار بغرنج و یکی از عوامل آشفتگی و افسردگی من است. من از آغاز بالاچ این رفقاء مخالف بودم و تا آخر هم ایستادگی کردم و رأیم راهم علی شانتاز از داخل و فشار خارج تغییر ندادم. (نامه به یکی از رفقاء خسروی، به نقل از: مهاجرت سوسیالیستی، ص. ۲۹۷)

**بيانیه رفقاء اخراجی**: قاسمی در بیانیه مشترکی با فروتن و سعایی که در شهریور ۱۳۴۴ منتشر کرد، موضع انتقادی خود نسبت به حزب توده را علی کرد. در این بیانیه آمده بود: «هیچ قید و بند بوروکراتیکی نمی‌تواند و نباید مارا از اقدام جسورانه و بندگسل در راه احیای حزب انقلابی توده ایران بازدارد. باید بامغز خود و با تکیه بر عمل نهضت انقلابی ایران و جهان کار کرد. باید به ابتکار توده مردم در یافتن راههای متنوع مبارزه میدان داد. ما یقین داریم که رژیم شاه و هیچ رژیم دست نشانده امپریالیسم سرانجامی جز شکست رسوان خواهد داشت و این شکست نصیب کسانی نیز خواهد شد که با تاخته خط و مشی غیرانقلابی و اپورتونیستی از مبارزه انقلابی با این رژیم بازیستند.»

**نورالدین کیانوری**: به نظر من علت جدایی افرادی چون کشاورز، قاسمی و فروتن وغیره، بن بستهای شخصی بود و این عمل آنها علت تثویریک نداشت. آن‌ها در چهار موضع باهم شریک بودند: اعتقاد به این که شوروی سوسیال امپریالیست شده است، چین مرکز انقلاب جهانی است، رهبری حزب توده خائن است، باید با جنگ مسلحانه پیروز شد. (خطاطات، ص. ۴۳۹)

مسئله‌دار شدن شعبه پراگ؛ اعضای واحد حزبی پراگ قطع نامه‌ای در محکومیت اخراج رفقاء سه گانه صادر کردند و ایرج اسکندری برای خواباندن این غائله به پراگ رفت. اما نتوانست موفق به اقناع منتقدین شود. عمدتاً اعضای این واحد حزبی از حزب جدا شدند.

**محمد تربی**: کسی که از طرف کمیته مرکزی به پراگ آمد تا حوزه خسروی ما را توجیه کند، ایرج اسکندری بود [...] توجیهات اسکندری در میان مابردن چندانی پیدا کرد (از تهران تا سالیان آیا، ص. ۱۲۵).

**احسان طبری**: عده‌ای از این دانشجویان پراگ تحت تأثیر پلاندز، عضو سابق سازمان نظامی، که بر اثر انشعاب قاسمی از حزب جدا شده بود، قرار گرفتند و به طور کلی همه آن‌ها حزب توده را منحرف و غیرانقلابی و آلت دست شوروی می‌شمرden. (کژاوه، ص. ۲۱۹)

**فشار روی بازماندگان در شوروی**: در ادامه فشارهای مرکزیت حزب بر شعبه‌ها، عناصر الله رضا و تعدادی دیگر در مسکو، برای امضا کردن قطع نامه پلنوم یازدهم تحت فشار قرار گرفتند.



**عنایت‌الله رضا**: چند روز قبل جلسه عمومی با حضور رام ارادمنش او ایرج اسکندری آتشکیل شد. در جلسه بخش نامه کذایی را قرائت کردند [...] بعضی آن را غیر حزبی، برخی شبیه امضاگیری و توبه نامه‌های سازمان امنیت و برخی فاشیستی نامیدند و گفتند مارونوشت آن را برخلاف اساس نامه حزب می‌شمریم و آن را برخلاف اساس نامه حزب می‌شمریم و اخراج آن‌ها را بیش تر ناشی از اغراض شخصی می‌دانیم. به هر جهت، پس از مذاکرات زیاد به قطع نامه پلنوم یازدهم رأی گرفته شد.

**جواد زرینه (ز. آذری)**: اسرهنج آذر به ما گفت امقاومت کنید و آستران را لزیز ساطور بیرون بکشید تا بتوانید مانند سابق در درون حزب مبارزه کنید. در غیر این صورت از مبارزه درون حزبی هم محروم خواهد شد. (تفصیل به خطاطات پروین اکتشافی، ص. ۱۴)

**فضای اختناق در برلین**: در حوزه برلین، بابک امیر خسروی در نامه‌ای (به تاریخ اردیبهشت ۱۳۴۵) به بوروی کمیته مرکزی علل مخالفتش با قطع نامه پلنوم یازدهم و اخراج قاسمی و فروتن را تشریح کرد. او گفت که با مائوئیسم مخالف است، اما این شیوه برخوردهای حذفی، دموکراتیک

## سرکوب کادرهای منتقد

اعتراض‌های به حذف

قاسمی و فروتن سرکوب می‌شود

فصل سوم، ۱۳۴۵-۱۳۴۶

قطع نامه در دفاع از مواضع خروشچف: در پایان پلنوم یازدهم حزب توده، پس از آن که رفقاء سه گانه تصفیه شدند، قطع نامه‌ای در حمایت از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی و مواضع خروشچف صادر شد.

**شناسایی عناصر مسئله‌دار**: پس از تصفیه قاسمی و فروتن، نمایندگانی از سوی رهبری حزب توده به واحد‌های مختلف خسروی گسیل داده شدند تا عناصر مسئله‌دار را شناسایی کنند.

**مأموریت جودت در دوشنبه**: حسین جودت در مأموریتی به دوشنبه رفت و یازده عضو مسئله‌دار را از این واحد حزبی اخراج کرد. عناصر الله رضا و تعدادی دیگر در مسکو، برای امضا کردن قطع نامه پلنوم یازدهم تحت فشار قرار گرفتند.

**ناصر زربخت**: روزی خبر رسید که جودت به شهر ما آمدۀ است [...] یک جلسه عمومی تشكیل داد [...]. گفت: تکلیف باید معلوم شود و کسانی که پیرو مشی مائوئیسم هستند باید تصفیه شوند. مامی گفتیم این دو مسئله جدایی‌است. یکی مائوئیسم که با آن مخالفیم، ولی باروند کار پلنوم هم مخالفیم و آن را برخلاف اساس نامه حزب می‌شمریم و اخراج آن‌ها را بیش تر ناشی از اغراض شخصی می‌دانیم. به هر جهت، پس از مذاکرات زیاد به قطع نامه پلنوم یازدهم رأی گرفته شد.

وقتی رأی گیری به پایان رسید جودت رو به سوی نویسنده صورت جلسه کرده گفت: نام یکایک مخالفین را یادداشت کن تابعاً در باره عضویت‌شان تصمیم گیری شود. آن گاه روبه جلسه کرد گفت مخالفان یک‌بار دیگر دستشان را بلند کنند. در این وقت از عده مخالفان مقدار زیادی کاسته شد و فقط یازده نفر دست بلند کردند که نگارنده نیز جزو آن‌ها بود [...] جودت فردایش به مسکورفت و خیلی فوری قرار اخراج مازح شد. حزبی شهر دوشنبه ابلاغ شد [...] دیری نپایید که از سوی شهریانی شهر دوشنبه به ما یازده نفر ابلاغ شد که شناسنامه‌های خود را بیاورید. وقتی که آن‌ها را تحويل دادیم آن را تبدیل نموده، شناسنامه بی وطن ایندون تابعیت آرایه ماداند [...] مخالفان یکایک به حزب نامه نوشتند و اظهار اطاعت کردند [...] اگر ما هم می‌دانستیم آخر و عاقبت مان به این جامی کشد به قطع نامه رأی مثبت می‌دادیم. (گذار از بزرخ، صص. ۱۱۷-۱۲۲)



احمد قاسمی هنگام کار در اردوگاه جوانان حزب کار آلبانی، سال ۱۹۶۸

اجازه پیدا کرد از آلمان شرقی خارج شود. حزب توده در اعلامیه‌ای ادعا کرد که اگر با خروج این سه نفر در ابتدامخالفت کرده، برای این بوده که به اخراج آن‌ها از آلمان شرقی متهم نشود. اما رفاقتی سه‌گانه می‌گفتند که این «علامیه صاف و ساده دروغ می‌گوید». دبیرخانه حزب توده مدعی بود که بیست و هفتم آبان ۱۳۴۴ یعنی پیش از خروج فروتن از کشور، به رفاقتی سه‌گانه ابلاغ کرده که اگر تمایل خود به خروج آزادانه از کشور را کتب‌العلام کنند و خانواده‌های شان را نیز همراه خود ببرند، با خروج آن‌ها مخالفتی نخواهد شد. به هر حال، قاسمی با تأخیر، اما با موافقت مقامات آلمان شرقی، از این کشور خارج شد و به جوانان سازمان انقلابی پیوست. فصل جدیدی از اختلافات در راه بود.

**کورش لاشایی:** قاسمی به کنفرانس بلژیک نرسید و دیرتر آمد. اما با آمدن او همه چیز تغییر کرد. او مطالبات جدی تری داشت و از ماحاسب و کتاب می‌خواست [...]. قاسمی آدم غد، توطئه‌گر و سردمدارشان بود. بیش تر اختلافات ما پس از آمدن قاسمی از آلمان شرقی شکل گرفت. او خیلی خودخواه و جاه طلب بود. زبان تندی داشت که اگر مخالفش می‌شدی، فتوای الحاد می‌داد. (گفت و گو با حمید شوکت، ص. ۹۷، ۸۱)



**خطابات تهرانی:** [قاسمی] ادمی حساب پس کش، تندخوود در سخنوری یکی از بی‌پرواترین کادرهای حزب توده بود و به سادگی زیر بار نظرات رضوانی و دیگران نمی‌رفت. (گفت و گو با حمید شوکت، ص. ۱۳۵)

## پایان ماه عسل کوتاه

قاسمی و فروتن  
از سازمان انقلابی اخراج شدند

فصل پنجم، ۱۳۴۵

اردیبهشت ۱۳۴۵، اقامت در پاریس: رفاقتی سه‌گانه با مساعدت سازمان انقلابی در خانه‌ای در پاریس ساکن شدند و بیرون حکمت (حسین) به عنوان رابط آن‌ها با سازمان معین شد. با این حال، خیلی زود گلایه‌های قاسمی و فروتن از اعضای سازمان انقلابی و انتقادشان از وضع بد مالی ای که داشتند، بالا گرفت. رفاقتی سه‌گانه احساس می‌کردند اعضای سازمان و در رأس آن‌ها محسن رضوانی، اهرم مالی راوسیله‌ای برای فشار بر آن‌ها قرار داده‌اند.

**غلامحسین فروتن:** سازمان انقلابی از ماه مارس ۱۹۶۶ [آسفند ۱۳۴۴] به هر یک از ما فروتن و سعایی — و بعد از آمدن قاسمی به او، ماهانه هفت‌تصد فرانک می‌پرداخت که

آذر ۱۳۴۴، حضور رفاقتاد رکنفرانس دوم سازمان انقلابی: فروتن و سعایی بلا فاصله پس از خروج از آلمان شرقی در دومین کنفرانس سازمان انقلابی در بلژیک شرکت کردند. اما قاسمی نتوانست از آلمان شرقی خارج شود و به این کنفرانس نرسید. فروتن در برابر اعضای سازمان انقلابی که از «یجاد» یک سازمان جدید سخن می‌گفتند، از «حیا»<sup>۱</sup> سازمان سخن می‌گفت و این اختلافی بود که از همان آغاز کار، خودش رانشان داد.

**کورش لاشایی:** اهمیت نظریه احیای حزب در مقابل ایجاد آن، در جریان بحث متبلور شد. آن سه نفر می‌خواستند با تکیه بر نظریه ضرورت احیای حزب توده، گذشته خود را تبرئه کنند [...]. احیای حزب طبقه کارگر هیچ‌گاه برای مابه معنای احیای حزب توده نبود. تفاوت احیا یا ایجاد حزب رفتارهای مختلف کارگر ندانسته و معنا پیدا کردو در اختلاف با آن سه نفر شکل گرفت [...]. اصولاً خیلی هادر سازمان انقلابی، حزب توده را حزب طبقه کارگر ندانسته و خود را وراثان حزب کمونیست ایران و حیدر عمواوغلى می‌دانستند. (گفت و گو با حمید شوکت، ص. ۸۰-۷۸)

**محسن رضوانی:** از همان آغاز کار تنش هایی پیش آمد. آن‌ها خود را رهبران حزب و شاید به نوعی رهبران مامی دانستند [...] فروتن و سعایی هردو اعتقاد داشتند که پایه حزب توده در ایران دارای قدرت و حزب همچنان طبقه کارگر ایران را نمایندگی می‌کند. ما چنین اعتقادی نداشتیم. ادر کنفرانس بلژیک آین خط آن‌ها بود که حاکمیت پیدا کرد. مانظرات شان را در این زمینه با تردیدهای و تبصره‌هایی پذیرفتیم [...]. فروتن پلاتفرمی را به عنوان احیای حزب طبقه کارگر برای تصویب ارائه کرد. او اشاره کرد که این پلتفرم نظر قاسمی نیز هست [...] چند نفر از مامخالفت کردند و بقیه یا سکوت کردند و یا گفتند این رفاقت تجربه دارند باید نظرات شان را پذیرفت. (گفت و گو با حمید شوکت، ص. ۱۱۱، ۱۰۹)

بهمن ۱۳۴۴، مقاله قاسمی در نشریه توفان: در نوشتاری که در شماره نوزدهم نشریه توفان (دوره دوم، نیمة اول بهمن ۱۳۴۴) منتشر شد، احمد قاسمی به «تصمیم‌نامه بوروی کمیته مرکزی» حزب توده، درباره تشریح جدایی شان از حزب و تلاش شان برای خروج از آلمان پاسخ داد. قاسمی گفت که آن‌ها برخلاف فضاسازی‌های صورت گرفته، «تیزه‌دار» هیچ حزبی و هیچ کشوری، اعم از حزب کمونیست چین، نیستند؛ و اگر از دریافت حقوق حزبی سر باز زده‌اند، به علت آن بوده که رادمنش در جلسات حزبی گفته است «رفقا کارنی کنند و حقوق می‌گیرند».

اردیبهشت ۱۳۴۵، خروج قاسمی از آلمان شرقی: پس از فرار سعایی و فروتن، قاسمی

موافقتنامه‌ای از کمیته مرکزی حزب توده است و «در این موافقتنامه باید توضیح داده شود که به صلاح حزب است که شما کشور را ترک کنید.» (به نقل از: اسناد آلمان شرقی، ص. ۱۹۷)

### × گوتمن، عضو حزب واحد سوسیالیست آلمان

ما تاکنون از جانب رهبری حزب شما چنین موافقتنامه‌ای دریافت نکردیم و تازمانی که از رفیق رام [ارادمنش] خبری در این باره دریافت نکنیم، تقاضای خروج شما در این نامه را رد کرده و حاضر به پذیرفتن خواست شمانیستیم [...] اگر مایل به شنیدن نظر خصوصی من باشید، باید به شما پگویم که در احزاب کارگری و کمونیستی رسم بر این است که اختلاف آراء موجود در حزب را داخل حزب حل و فصل کنند. نوشتن نامه‌ای بدین شکل و سیاق آن‌ممه سه نفر به رهبری حزب آبه رهبری حزب شما گستاخانه است. (اسناد آلمان شرقی، صص. ۱۸۰-۱۷۹)

### × پاسخ قاسمی به گوتمن

اکنون به این نتیجه رسیده‌ایم که بهمود وضعیت حزب از درون حزب بی فایده است. ما برای اخذ این تصمیم، بسیار تأمل کرده‌ایم [...] ما تاکنون رهبری این حزب را به رسمیت می‌شناختیم اما ببیست روز است که دیگر خود را عضو این حزب نمی‌دانیم. (اسناد، صص. ۲۰۱، ۱۹۸)

### × پاسخ گوتمن به قاسمی

شما به باور من وضعیتی را به وجود آورده‌اید که نه به صلاح حزب و نه به صلاح مردم ایران است. (اسناد، ص. ۲۰۳)

آذر ۱۳۴۴، کمک سازمان انقلابی به رفاقت سه‌گانه برای فرار از آلمان شرقی: دو عضو سازمان انقلابی (سعیدی و رهنما) برای فراری دادن رفاقتی اخراجی، وارد آلمان شرقی شدند. فروتن مدعی است که سعایی مستقل از این ماجرا موفق به خروج از آلمان شرقی شد، اما خودش با گذرنامه یکی از این اعضا سازمان انقلابی از آلمان شرقی فرار کرد. از آن جا که یکی از این دو عضو سازمان انقلابی در مزرگیر افتاد و گذرنامه‌اش ترسید، قاسمی نتوانست از آلمان شرقی خارج شود.



× احمد قاسمی با انتقاد از خروش چنگ زنگ

دی ۱۳۴۳، اولین کنگره در آلبانی: اولین کنگره سازمان انقلابی در آلبانی برگزار شد. محسن رضوانی در حالی که خانبا با تهرانی را به چین فرستاده بود تازه چنین نشستی دور بماند، عمل‌اهدایت این سازمان جدید را بر عهده گرفت.

### مهر ۱۳۴۴، تلاش رفاقتی سه‌گانه برای خروج از آلمان شرقی

سفرات‌های چین و آلبانی در برلن شرقی به رغم همه قول‌های مساعد اولیه، حاضر نشدن با خروج رفاقتی سه‌گانه از کشور موافقت کنند. (درباره این مخالفت فروتن در خاطرات خود ادعایی را مطرح کرد که توطنه‌انگارانه به نظر می‌رسد. او می‌گوید که جدا شدن فریدون کشاورز از حزب توده و نزدیک شدنش به چین و آلبانی، نقشه مخفی شوروی بوده، و همان زمان احسان طبری به او گفته بوده که کشاورز در مقام نفوذی شوروی و ظاهر ارتفاق آلبانی و چین به این دو کشور رفته و سه‌احرجی حزب توده را جاسوس‌های شوروی معرفی کرده، تا ذهنیت آن‌ها را نسبت به قاسمی و سعایی و فروتن خراب کند؛ و در پایان این مأموریت به مسکو باز گشته است! در نهایت فروتن و قاسمی و سعایی در نامه‌ای به حزب سوسیالیست متحده آلمان دموکراتیک (هجددهم اکتبر ۱۹۶۵)، ضمن اشاره به قطع رابطه خود با حزب توده، و ضعیتی را به وجود آورده‌اید که نه به صلاح حزب و نه به صلاح مردم ایران است. (اسناد، ص. ۲۰۳)

**غلامحسین فروتن:** به سفارت چین در برلن شرقی مراجعه کردیم. با استقبال فراوان و عده‌های گونه کمک روبه‌رو شدیم، اما روی خوش آن‌ها دیری نپایید. مایوس و سرخورده به سفارت آلبانی روی آوردیم. در آن جانیز با رفتاری نظیر مواجه شدم [...]. حرف آن‌ها از حزب سوسیالیست آلمان [آهن] بود که حزب برادر، حزب توده، با خروج شما از آلمان دموکراتیک مخالف است و مانم توانیم برخلاف نظر آن اقدامی به عمل آوریم. (بداهایی از گذشته، صص. ۴۶۱، ۴۵۸)

**آبان ۱۳۴۴، نامه حزب توده به رفاقت سه‌گانه:** بوروی کمیته مرکزی حزب توده در نامه‌ای به رفاقت سه‌گانه به آن‌ها گفت که حق خروج از کشور را ندارند: «تذکر این نکته را یک‌بار برای همیشه لازم می‌داند که در شرایط کنونی و با توجه به مستویتی که رهبری حزب در مورد حفظ امنیت اعضای حزب و عموم پناهندگان سیاسی دارد، به هیچ وجه نمی‌تواند باعزمت شما به کشورهای باختり موافقت داشته باشد»

**۱۸ آبان ۱۳۴۴، دیدار با آلمان‌ها:** قاسمی (بانام مستعار پاریا)، فروتن (بانام مستعار بیدار) و سعایی با اعضای حزب واحد سوسیالیست آلمان دیدار کردند. آن‌ها دوباره گفتند که شرط خروج آن‌ها از آلمان شرقی گرفتن

گذاشت که اپورتونیست‌های کمیته مرکزی، در هر لیل که باشند، دوباره جنبش کارگری می‌ین مارا به کجراه پکشانند»

**\*کوش لاشایی:** هنوز واقعاً آماده بودیم تا اگر از خود انتقاد کنند در سازمان بمانند. هر چند دیگر امیدی نداشتیم. این امکان را برای شان فراهم آوردیم تا زرقتار خود انتقاد کنند و این رانقطه ضعفی نمی‌دانستیم. بر عکس به نظرمان نقطه قدرت یک فرد اقلایی بود که به خطاهای خود اعتراف کند.

(گفت‌و‌گو با حمید شوکت، ص. ۹۶)

**\* سیامک لطف‌الله‌ی:**

قاسی که آدم کارکشته‌ای در مبارزات درون حزبی بود متوجه توطنه می‌شود در کنفرانس شرکت نمی‌کند. می‌گوید: انتقاد از خود و تصویب یک تزکه نیاز به تشکیل کنفرانس ندارد. حتماً می‌خواهید مارا دست به سر کنید. آن‌ها هم به قاسی می‌گویند نه ما چنین قصدی نداریم. اما هدف همان بود که قاسی حدس زده بود [...] قبل از کنفرانس فوق العاده هیئت اجراییه اسازمان اقلایی از اعضای سازمان نظرخواهی کرد. گفتند این سه نفر می‌خواهند رهبری سازمان را به دست بگیرند و برضورت هبری فعالیت می‌کنند، به طور غیرتشکیلاتی تملص‌هایی می‌گیرند به نظر شما ماباین سه نفر چه کار کنیم؟ در رهبری سازمان بمانند یا به عنوان ساده تبدیل شوند. این سؤال بارندی هرچه تمام‌تر تنظیم شده بود و جواب آن هم در خود سؤال بود. در حقیقت جواب سؤال را در دهان ما گذاشتند. (حاطرات لطف‌الله‌ی، ص. ۱۶۰، ۱۶۸)

**\* خانبابا تهرانی:** من پس از مذاکره و بررسی مسئله به این نتیجه رسیدم که رضوانی و یارانش علیه قاسی، فروتن و سغاپی توطنه کرده‌اند. شبیه کاری که قبل‌با افریدون اکشارورز انجام داده بودند. به نظر من علت این کار این بود که رضوانی نمی‌توانست افراد با تجربه را در کنار خود تحمل کند. او سرجنبان اخراج سه تن بود و ادمهای کم تجربه‌ای چون لاشایی و حکمت را هم به دنبال خود می‌کشید. (گفت‌و‌گو با حمید شوکت، ص. ۱۳۷)

**\* ایرج کشکولی:** خانبابا تهرانی، به نحوه اخراج قاسی و فروتن اعتراض داشت. اصل

**\* خانبابا تهرانی:** از لاشایی و حکمت پرسیدم چرا آثار مانور از اختیار این رفقاء نمی‌گذارد تا کار را نجام دهند.

آن‌ها پاسخ دادند: آثار مانور اهر کسی نباید ترجمه کند. پیش از این کار لازم است تا اندیشه راهنمای این آقایان تصحیح شده و غیر ریویزیونیستی شود تا بتوانند این کار را نجام دهند [...] رضوانی و یارانش در واقع می‌خواستند شریان حیات آن سه پیرمرد را که هر سه هم بیمار بودند، قطع کنند. من هم می‌دانستم آن‌ها به قصد جان آن سه نفر علم برداشته‌اند و روی ادامه کار ترجمه آثار مائو تو سلط قاسی و فروتن و سغاپی ایستادگی کردم. (گفت‌و‌گو با حمید شوکت، ص. ۱۴۰، ۱۳۸)

**\* کوش لاشایی:** به قول چینی‌ها باید می‌دیدیم «فکر هدایت کننده» یعنی آن‌ها در قبول پیشنهاد مهدی برای ترجمه آثار مائو چه بود؟ [...] فکر هدایت کننده ماین بود که راه ارتباط‌شان با چینی‌ها برای آن‌ها هموار نکنیم، بهویژه از طریق مهدی این کار را نکنیم، چون این خود یک مسئله ضد تشكیلاتی می‌شود. اصولاً چرا مهدی یک مرتبه به فکر ترجمه آثار مائو افتاد و خیرخواهی اش گل کرد؟ اگر قرار بود چنین کاری صورت بگیرد باید از طریق سازمان می‌شدene در بازار آزادا

(گفت‌و‌گو با حمید شوکت، ص. ۹۳)

**\* محسن رضوانی:** مهدی می‌خواست از این طریق سریع تماس با چینی‌ها را به دست بگیرد و این کار را مستقل از اسازمان اقلایی و به اختیار خود انجام دهد [...] من هیچ مانعی بر سر راه ترجمه آثار مائو تو سلط آن سه نفر ایجاد نکردم. مسئله‌ای به نام صمیمیت و خیرخواهی مهدی در این بحث بی‌معناست.

(گفت‌و‌گو با حمید شوکت، ص. ۱۱۹)

**آذر ۱۳۴۵، اخراج رفقاء سه گانه از سازمان اقلایی:** کنفرانس فوق العاده سازمان اقلایی در بلژیک پرگزار شد. قاسی و سغاپی در کنفرانس شرکت نکردند و فقط فروتن در آن شرکت کرد. پیشنهاد شد که آن‌ها دست به انتقاد از خود بزنند. فروتن نپذیرفت. حکم به اخراج قاسی و فروتن و سغاپی از سازمان اقلایی صادر شد. سازمان اقلایی در بیانیه‌ای با عنوان «همه‌چیز در خدمت مبارزه مسلحه و همه فعالیت‌ها در جهت احیای حزب طبقه کارگر» منتشره در دهم آذر

کرد و به «بیماری و حشتناک فراکسیونیسم» که چون «سرطان» در میان آن‌هاست اشاره کرد: «یک گروه سه نفری در درون سازمان پیدا شده بود که می‌توانست در صورت ماندن در سازمان و امکان تکامل، سازمان را به بیماری فراکسیونیسم مبتلا سازد». در ادامه این بیانیه آمده بود: «ما هر گز نخواهیم



پس از شش ماه آن راقطع کرد [...] سخنم به روضه‌خوانی می‌ماند: از آب هم مضایقه کردند کوفیان، مقصود نشان دادن ابلیس‌های آدم را است که عنوان کمونیست رامی آلاندو به فرمان ارباب هر جنایتی را مرتكب می‌شوند [...] بر اثر نداشتن هیچ گونه درآمد، چهره مرگ را باداشش در برابر خود دیدیم [...] در اواخر دسامبر ۱۹۶۶ [آذر ۱۳۴۵] روزی فراسید که نه امکان پرداختن اجراء اتفاق را داشتیم و نه حتا خرید یک قرص نان را. دورنمایی جز مرگ به ما چهره نمی‌نمود. (یادهای از گذشته، صص. ۵۰۵، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۷۳)

**\* محسن رضوانی:** هیچ یک از این حرفا واقعیت ندارد آن‌ها این تصور را لقا کرند که در چنگال ما اسیر شده‌اند و خود را مظلوم جلوه دادند. گویی یزید شده‌ایم و آبرابر حسینیان بسته‌ایم.

**\* کوش لاشایی:** مابایی آن‌ها مقری ماهیانه تعیین کردیم و حتا وقتی برای مان محرز شدیا هم اختلافات جدی داریم، این مقرر را قاطع نکردیم. تا وقتی که دیگر حسابی به تیپ هم زدیم و اخراج شدند [...] علی‌رغم اختلافاتی که داشتیم تا وقتی عضو سازمان بودند مقرری ماهیانه می‌گرفتند. با این همه، بدون اطلاع ما با سازمان توفان که رقبی ما بود، وارد مذاکره شدند تا به آن‌ها تقدیمات مانیز نشانه‌های توطنده بینند [...] اگمان می‌کرددند مانند این‌ها در تمام زندگی آن‌ها در توطنده گذشته بود و فضایی که سالیان سال در آن عمل می‌کردند، آغشته به توطئه بود. پس بی‌دلیل نبود که در اقدامات مانیز نشانه‌های توطنده بینند [...] اگمان می‌کرددند مانند این‌ها تحمیل کرده‌ایم، حال آن که خود را مستحق برخورداری از امکانات رفاهی در خور رهبران می‌دانستند ما اصولاً این‌ها تفکر مخالف بودیم [...] رفتار قلسی این‌ها شبیه راتقویت می‌کرد که آن‌ها نگیزه قدرت طلبی دارند [...] در میان مانه‌شکی در میان بود که در آمد مالی سازمان چگونه مصرف می‌شود و نه از کسی حساب می‌خواستیم. می‌خواهیم بگوییم اعتماد کامل برقرار بود و کسی تحقیق نمی‌کرد که چقدر کمک مالی به سازمان می‌رسد. (گفت‌و‌گو با حمید شوکت، صص. ۸۸، ۸۷، ۸۱)

**\* خانبابا تهرانی:** قاسمی معتقد بود سازمان اقلایی در نظر داشته با عدم پرداخت کرایه خانه آن‌ها تحت فشار قرار دهد او در ادامه گفت‌و‌گواین توضیحات را اضافه کرد: وقتی ماجراجی کرایه خانه را به رفیق حسین گفت، در پاسخ گفت از آن نامه‌های رفیق روزبه که در اختیار دارید یک کپی به مابدهید. من هم گفت این نامه‌ها را فعلاً در اختیار نداریم اما شما هر چه زودتر کرایه منزل مارا بپردازید و رفیق حسین در پاسخ گفت: این پروسه غامض ترمی شودا قاسمی در ادامه سخنانش گفت: این آقایان با چه زبانی حرف می‌زنند. ماتاکنون چنین جانورهایی ندیده بودیم. این‌ها را که ایرج اسکندری‌ها طی نیم قرن طی کردن و به اپورتونیست‌های کارکشته بدل شدند، یکشنبه رفته‌اند.

(گفت‌و‌گو با حمید شوکت، ص. ۱۳۹)

**\* پیشنهاد ترجمه آثار مائو:** خانبابا تهرانی برای کمک به گذران زندگی رفقاء سه گانه، پیشنهاد ترجمه فارسی آثار مائو را به آن‌ها داد. اما در نهایت، اعضای رهبری سازمان با این تصور که خانبابا تهرانی به دنبال نیروگیری برای خود است و می‌خواهد به رفقاء سه گانه رشوه دهد، حاضر نشدن دستمزدی بابت این ترجمه‌ها به قاسمی و فروتن و سغاپی بدهند.

**آبان ۱۳۴۵، مباحثه در پاریس:** بیژن حکمت، کوش لاشایی و محسن رضوانی برای حل اختلافات با قاسمی و فروتن، با آن‌ها جلسه‌ای مشترک در کافه‌ای در پاریس گذشتند. رضوانی و حکمت مجموعه‌ای از نامه‌های خسرو روزبه را که نزد قاسمی و فروتن نیز با گلایه از وضع مالی بد خود، نسبت به طلاق می‌کردند، و از اهرم مالی برای اصرار و فشار خود استفاده می‌کردند. قاسمی و فروتن نیز با گلایه از وضع مالی بد خود، نسبت به بی‌تضابطی مالی در رده رهبری سازمان انتقاد





**۲** نامه‌های قاسمی به همسرش راوی یک عشق و فدارانه، پابرجا و پرسوز است: یک زندگی عاشقانه بالقوه که مقهور فعالیت سیاسی قاسمی شده، آنچنان که آن‌ها دور از هم زندگی می‌کنند، یکی در آلمان شرقی و دیگری در فرانسه. قاسمی به رغم علاقه عاشقانه‌ای که در نامه‌ها، به همسر و فرزندانش دارد، آن‌ها را تهارها کرد و مسئولیتی در مقابل شان، جزوی کاغذ، ندارد. آیا براستی زندگی آن‌ها در کنارهم، خطری پیش‌پای فعالیت سیاسی او قرار می‌داد؟ و آیا قاسمی به دلیل راهی که انتخاب کرده بود، مجبور به تبعید در تبعید بود؟

چنان‌که در آغاز آن کتاب نوشته‌ام، نامه‌های قاسمی به همسرش صارمی در تاریخ سیاسی مابی همتاست. یکی از نگرانی‌های قاسمی در آن نامه‌ها از آن است که مبادا به دست پلیس سیاسی بیفتند و رازی بر ملاشود. اما به رغم این نگرانی، نامه‌ای نیست که در آن از عشق به همسرش سخن به میان نکشد و این نیز به نشانه آن که نه تنها پروایی در بیان احساساتش که رسم معمول روزگار نبود نداشته است، بلکه آن‌ها را بر روی کاغذ آورده است. امروز داوری درباره چگونگی حس مسئولیت قاسمی به فرزندانش با پیچیدگی‌هایی همراه است. از محتوای آن نامه‌ها می‌توان پی برد که هنگامی که او، همسر و فرزندانش باهم در شوروی و آلمان شرقی زندگی می‌کردد، از آنچه در توان داشت کوتاهی نکرده بود. نامه‌های او در غرب نیز، هنگامی که دور از همسر و فرزندانش زندگی می‌کرد جزاین نیست. در آن نامه‌های پرس وجود درباره تذریستی و شرایط کاری همسرش یا وضع تحصیلی فرزندانش تا خرید هدیه‌ای کوچک برای جشن تولد هر یک از آن‌ها ز در آمد ناچیزی که از کار در کارخانه به دست می‌آورد بر می‌خوریم. ناگفته نماند که در این‌ها، نشانه‌هایی از دخالت‌های ظرفی و روزمره کوچک و بزرگ نیز وجود دارد که نمی‌توان نادیده گرفت. اما گذشته‌این، زندگی قاسمی در غرب از جنبه دیگری نیز در خور توجه است. اور غرب در این تشویش و نگرانی دائمی به سرمی برد که مبادا از سوی ک. گ. ب. سی. آی. لی. وساواک تحت تعقیب باشد. قاسمی خود را در معرض خطر بازداشت و تحويل به ایران و چه بسا این که از میان برداشته شود می‌دید. امروز داوری درباره درستی و نادرستی یا دامنه اغراق در چنین گمان و برداشتی ساده است. اما به گمانم در جایگاه قاسمی، آن‌ها در روزگار جنگ سرد جز این بود. این رانیز بیفزایم که برای او در جایگاه کمونیستی از خود گذشته، همه‌چیز در خدمت به کارگران و زحمتکشان و در نبرد کار و سرمایه، در تلاش برای رسیدن به سوسیالیسم یا آنچه سوسیالیسم می‌شناخت معنامی یافت. همسر، فرزند و خانواده تنها در پرتو چنین رویکردی جا و مکانی داشتند. قاسمی در چنین جهانی می‌زیست و به خود و پیرامونیان خود از چنین دیدگاهی می‌نگریست.

**۳** دلدادگی و عصیان تنها شامل نامه‌های قاسمی به همسرش است و نامه‌های صارمی به قاسمی در این مجموعه منتشر نشده است. در نامه‌های متوجه می‌شوند که همسر قاسمی برای گذاران زندگی خود و فرزندانش زمانی کارگر نظافتچی می‌شود و در نهایت یک آرایشگاه راه‌اندازی می‌کند. آیا اعظم صارمی نگاه همدلانه‌ای با قاسمی وابن نوع مشقات زندگی «تبعید در تبعید» داشته است؟ از محتوای نامه‌های قاسمی به همسرش چنین بر می‌آید که صارمی نیز در آن سال‌ها به اونامه می‌نوشته است. این نامه‌ها یا زین رفته‌اند و یا پس از مرگ قاسمی در اختیار رفای سازمانی او قرار گرفته‌اند. نامه‌هایی که به توبه خود می‌توانست موضوع یک کتاب خواندنی باشد. اعظم صارمی از بنیان گذاران نشریه بیداری زنان و تشکیلات سازمان زنان ایران و پیشگامان زنان حزب توده ایران بود. در نامه‌های قاسمی به او به نمونه‌هایی بر می‌خوریم که نشان می‌دهند صارمی نگاهی همدلانه به همسرش قاسمی داشته است. از سویی دیگر، آنچه قاسمی با اوردن میان می‌گذارد گاه شکوه و شکایت از بی‌اعتنایی صارمی به مسائلی است که قاسمی به آن‌ها پرداخته است. قاسمی همزمان با این شکوه و شکایت، گویی در تلاش است تا این بی‌اعتنایی را نشانه گرفتاری‌های روزمره‌ای بداند که فرستی برای همسرش با آنچه همدلی نسبت به او می‌نماید باقی نمی‌گذاشتند. فراتراز این، آنچه در آن نامه‌ها با آن رویه و هستیم گاه بیان روزمرگی و تکرار مسائل پیش‌پای فتدادهای هستند که خواندن شان بر دیاری

## منتقدان ریویزیونیسم متهم به اپورتونيسم

پاسخ به پرسش‌های «اندیشه پویا»  
درباره احمد قاسمی و نامه‌هایش

حمید شوکت

تدوینگر کتاب عصیان و دلدادگی



Ahmad Qasmi در کنار همسرش و فرزندش

نامه‌های احمد قاسمی به همسرش دوره‌های مختلفی را دربرمی‌گیرد. از دوره‌ای که اوزندگی مخفی را در پی ترور نافرجمان شاه در سال ۱۳۲۷ آغاز کرد، تا دوره زندگان او، مهاجرت به شوروی.

اخراج از حزب توده و زندگی در پاریس، و در نهایت پیوستن به سازمان انقلابی و اخراج از این سازمان. شما پیش از این در مجموعه نگاهی از درون به جنبش چپ ایران در گفت و گو با مهدی خانبابا تهرانی، ایرج کشکولی، کورش لاشایی و محسن رضوانی به روابط پر ماجرای سازمان انقلابی با قاسمی، فروتن و سعایی، سه عضو اخراجی حزب توده در پلنوم یازدهم پرداخته بودند. نامه‌های احمد قاسمی چه تصویر متفاوتی از زندگی پر ماجرا و پیش روی شما گذاشت؟

آنچه در مجموعه نگاهی از درون به جنبش چپ ایران درباره احمد قاسمی آمده است شخصیت کمونیستی پا بر جا و خستگی ناپذیر است. شخصیتی با آگاهی طبقاتی، نظم اهنین، توان تئوریک وايمان به درستی راهی که در آن تردیدی در پیروزی کار بر سرمایه راه نمی‌یافتد. در آن مجموعه از جاه طلبی او نیز سخن به میان آمده است که خواهان خواه در کار سیاسی جا و مقام معینی دارد. اکنون با تنشیار نامه‌های قاسمی به همسرش، اعظم صارمی، با جنبه‌های دیگری نیز از شخصیت اوروبه رو هستیم که از آن‌ها آگاهی نداشتمیم و برای مان ناشناخته بودند. این نامه‌هانه تنها تصویر تازه و همه‌جانبه‌تری از او به دست می‌دهد، بلکه خواننده را بمعنای دقیق‌تری از مفهوم تبعید و مهاجرت در سال‌های پیش از سقوط نظام سلطنت در ایران آشنا می‌کند. سال‌هایی که در امید، اندوه و انتظار، در تلاش کسانی چون قاسمی برای بهروزی فرودستان سپری شدند. نامه‌های او به همسرش بیانگر چنین تلاش، امید، اندوه و انتظاری است.

۵۵

برای او در جایگاه کمونیستی از خود گذشته، همه‌چیز در خدمت به کارگران و زحمتکشان و در نبرد کار و سرمایه، در تلاش برای رسیدن به سوسیالیسم معنا می‌یافتد. همسر، فرزند و خانواده تنها در پرتو چنین رویکردی جا و مکانی داشتند.

آلانی و سپس به چین رفته تاسه اخراجی حزب توده (قاسمی و فروتن و سایی) را جاسوس‌های شوروی معرفی کند. و به این ترتیب در مقام یک نفوذی شوروی، ذهنیت چین و آلبانی را نسبت به قاسمی و سایی و فروتن که از قضا تمایل به چین و آلبانی داشتند مخدوش کرده است.

آیا چنین سناریویی نسبتی با واقعیت دارد؟

در این زمینه آگاهی چندانی ندارم. همین قدر می‌دانم که چین مدافع وحدت‌سازمان‌ها و احزاب مأثوئیستی در هر کشور بود، چرا که جدایی و انشاعاب توان آن‌ها را در آنچه حزب کمونیست چین نبرد با امپریالیسم و سویسیال امپریالیسم شوروی می‌کرد. می‌دانیم که قاسمی و فروتن پیشینه عضویت در رهبری حزب توده و دفاع از شوروی را داشتند. اما سازمان انقلابی از همان آغاز به رویارویی با کمیته مرکزی حزب توده برخاسته بود. شاید همین واقعیت باعث شده باشد بیشتر مورد پذیرش حزب کمونیست چین قرار گیرد. از سوی دیگر، اگر چینی‌ها به قاسمی و فروتن اعتماد نداشتند، ترجمه آثار مأثور ابهام‌زبان فارسی به آن‌ها نمی‌سپردن. اما به رغم این‌ها، ناروشنی در این زمینه همچنان سیار است. در مورد کشاورز نیز بعد می‌دانم جدایی او از حزب توده نقشه شوروی بوده باشد. این گونه پرونده‌سازی هادر اختلاف میان کوشندگان جنبش کمونیستی هنگامی که رویارویی یکدیگر قرار می‌گرفتند پیشنهای آشنا دارد. اما این ضرورت‌باشه آن معنای داشت که کشاورز در گفت و گوامشolan حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی، از قاسمی و فروتن «بدگویی» نکرده باشد. هر چند بعد می‌دانم چین و آلبانی داوری دریاره نقش و جایگاه قاسمی و فروتن را بر اساس نظرات کشاورز تنظیم کرده باشند.

**۶** در مجموعه نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، خانبaba تهرانی نگاهی متفاوت از رضوانی و لاشایی به جدایی قاسمی و فروتن از سازمان انقلابی دارد. در حالی که رضوانی و لاشایی از کیش شخصیت قاسمی و توقعات مالی زیاده‌ای به عنوان دلیل اخراج یاد می‌کنند، خانبaba تهرانی معتقد است که رضوانی نمی‌توانست چهره‌هایی همچون کشاورز یا قاسمی را در کنار خود در رهبری سازمان انقلابی تحمل کند و با فشار مالی، قاسمی و فروتن را در موضع نگه می‌داشت.

داوری شماره باره ناکامی رابطه قاسمی با سازمان انقلابی چیست؟ قاسمی توقع مالی نداشت که کم و زیاد آن جای بحث و گفت و گوداشته باشد. اگر چنین بود که موقعیت ممتاز خود را در شوروی و آلمان شرقی در مقام یکی از رهبران بزرگ‌ترین حزب چپ خاور میانه رهانمی کرد و کارگری ساده در این و آن کارگاه و کارخانه در فرانسه نمی‌شد. جدایی او و فروتن از سازمان انقلابی دلایل دیگری داشت. نخست آن که هر یک از دونسل از کوشندگان جنبش چپ در ایران بودند که پیشینه متفاوتی داشتند. همین واقعیت زمینه‌ای بود که در رویکرد آنان به گذشته و آینده‌ای که در پیش داشتند تأثیر بگذارد و به برداشت‌های متفاوتی بررسند. قاسمی و فروتن کارکشته و با تجربه، و رهبران سازمان انقلابی جوان و بی تجربه بودند. آن دونفر در مقام رهبران پیشین حزب توده، در کنار دستاوردهای بار خطاهای آن حزب رانیز به دوش می‌کشیدند. حال آن که رهبران سازمان انقلابی پرچمی بی‌لکه داشتند و با هتزا آن، حزب توده را به روی بر تاختن از انقلاب، به سازش و رفرمیسم متهم می‌کردند. این دیدگاه در نبردی که برای کسب قدرت در سازمان انقلابی جریان داشت نقش داشت و بازتاب تئوریک این کشمکش در اختلاف بر سر ارزیابی از ماهیت حزب توده شکل گرفت. قاسمی و فروتن با پذیرفتن شماری از خطاهای حزب توده آن تشکیلات را در گذشته حزب طبقه کارگر ایران می‌دانستند و در پی احیای آن بودند. حال آن که رهبران سازمان انقلابی رفتارهای ارزیابی دیگری رسیدند و با پورتونیستی خواندن حزب توده، نظریه ایجاد حزب طبقه کارگر را پیش کشیدند. قاسمی و فروتن خود را دادمه‌دهندگان راه و سنت گذشته کارگری حزب توده می‌دانستند و سازمان انقلابی آنان را به ادامه سنتی که تسلیم طلبی را در کارنامه داشت متهم می‌کردند. حزبی که روزگاری نه چندان دور، کسانی چون قاسمی و فروتن در رهبری آن قرار داشتند. باقی ماجرازی گشوده بود؛ میان مدافعان احیا و ایجاد حزب طبقه کارگر راهی برای همکاری و مبارزه مشترک باقی نمی‌ماند.

بیشتری می‌خواهد. مسائل پیش‌پافتاده‌ای که از خریدن ان روزانه و رفوبی شلوار تا هوا مه‌آلود و بارانی که سر ایستادن ندارد فراتر نمی‌رود و گاه ملال آور است. اما شاید همین نقطه قوت نامه‌های قاسمی به همسرش باشد و در پرتو آن بتوان به تصویر همه جانبه‌تری از زندگی وزمانه‌ای داشت. زندگی و زمانه ترازیک مردی که با تمام دلدادگی و عصیان، غرق در گرفتاری‌های بیهوده و پیش‌پافتاده زندگی روزمره، عمری را بالامید و تلاش در راه انقلابی کارگری که چون خورشیدی تابان بر فقر، نابسامانی و بیهودگی پایان بخشد سپری کرده است. امید و تلاشی که نمونه‌ای از آن را می‌توان در شادمانی قاسمی از خبر انتشار چند صد شماره نشریه توفان یاد ریافت پیامی از حزبی برادر در همان قد و قامت سازمان مارکسیستی لینینیستی او و یارانش جست و جو کرد. در زمینه تکراری بودن موضوع شماری از نامه‌ها و مسائل پیش‌پافتاده‌ای که در آن‌ها آمده است، به عنوان وجود خواننده خود را در مقام نمی‌دانست که بگوییم کدام نامه «همیت» خواندن دارد و کدام ندارد و بهتر است حذف شود. پس داوری در این باره راهی عهده خوانندگان گذارد، چرا که این نامه‌ها برای انتشار در اختیار هر کسی قرار می‌گرفت. درباره «همیت» یا «بی‌همیت» هر یک از آن‌ها به نتیجه متفاوتی می‌رسید؛ نتیجه متفاوتی که در ادامه «منطقی» خود می‌توانست به حذف نامه‌های «تکراری و پیش‌پافتاده» و انتشار نامه‌هایی که به مسائل «سیاسی» پرداخته‌اند بینجامد. چنین گزینشی در نهایت تصویری نیمه‌تمام از جهانی که قاسمی برای خود ساخته و در آن می‌زیست به دست می‌داد. پس در مشورت با خانم دلارام سروش که نامه‌ها را برای انتشار در اختیار گذاشتند قرار شد بدون کم و کاست چاپ شوند. خشنودم از آن که ناشر کتاب، نشر اختران، نیز با این برداشت موافق بود.

**۷** قاسمی و فروتن به هنگام اخراج از حزب توده، متهم به افکار مأثوئیستی بودند. در نامه‌های قاسمی به همسرش نیز دلبستگی او به مأثوئیستی مشاهده است. مثلاً آن‌جا که می‌گوید: «اگر نبوغ مأثوئیست نبود، معجزه چین هم نبود.» (ص. ۳۹۵) با این حال، آیا درست تر آن نیست که بگوییم قاسمی مقدم بر مأثوئیست بودن، در درجه اول یک استالینیست مؤمن بود؟ به دیگر سخن، مبدأ انتقاد قاسمی از شوروی در عصر خروشچف، آیا چنان که سران حزب توده می‌گفتند مبنی بر یک رویکرد مأثوئیستی بود یا به واقع برآمده از رویکرد استالینی اوبود؟ مأثوئیسم را می‌بایست استالینیسم جامعه روسیایی چین دانست. با آغاز اختلاف میان چین و شوروی و انقلاب فرهنگی چین، مأثوئیسم یا آنچه از سوی شیفتگان آن اندیشه مأثوئیستی می‌شد مدافعان پرشوری در میان جوانان کشورهای جهان سوم پیدا کرد. این شیفتگی و شوریدگی با شعار «شورش علیه مرجعان بر حق است» کشش و جاذبه‌ای غریب داشت و دیری نپایید که در تمام جهان گسترش یافت. جوانان شورشی آن روزگار سازش و «گذار مسالمت آمیز» خروشچفی را بر نمی‌تابیدند و خواستار انقلاب بودند. نگرشی که احزاب کمونیست جهان را با حرمان و انشاعاب رو به رو کرد. باید افزود که چین اگرچه در رویارویی با شوروی آن کشور را به رویزیونیسم و تجدیدنظر در اصول مارکسیسم متهم می‌کرد، اما در این رویارویی ملی گرایی و ناسیونالیسم چینی نیز جای معینی داشتند.



قاسمی در نامه‌ای به همسرش ضمن تجلیل از مأثوئیستی فرهنگی چین می‌گوید که «این حرف‌هارا مامی زنیم که تاکنون متأسفانه از جانب رفقاء چینی جز ضرر ندیده‌ایم و معتقد دیم که آن‌ها درباره ما گرفتار یکی از بزرگ‌ترین و سخت‌ترین اشتباهات هستند.» (ص. ۴۷۰) علت عدم حمایت چینی‌ها از قاسمی و فروتن چه بود؟ غلامحسین فروتن در خاطرات خود با طرح این ادعاه که جداشدن فریدون کشاورز از حزب توده و نزدیک شدنش به چین و آلبانی، نقشه شوروی بوده و او به این طریق اهداف شوروی را به صورت پنهانی پیش می‌برده، اشاره کرده است که احسان طبری به او خبر داده که کشاورز به

قاسمی و فروتن خود را ادامه دهندگان راه و سنت گذشته کارگری حزب توده می‌دانستند و سازمان انقلابی آنان را به ادامه سنتی که را به ادامه سنتی که تسلیم طلبی را در اختیار گذاشتند کارنامه داشتند. می‌گردند.

# کار واقع‌آجباری

قبول جسورانه این شغل جواب به کسانی است که می‌خواهند مارا به مرگ از گرسنگی و در بهدری محکوم کنند

احمد قاسمی

اندیشه پویا: احمد قاسمی در تبعید، پس از اخراج از حزب توده و سپس اخراج از سازمان انقلابی، زندگی سختی را در پاریس تجربه کرد او که دانش آموخته حقوق بود، زمانی جزو هایش در حوزه های حزبی تدریس می شد، یک کادر حزبی تمام عیار بود حقوق و خرج زندگی اش را حزب می پرداخت؛ اما حالا برای گذران زندگی در تبعید، آرزویش خلاصه شده بود در این که دستهای پینه نسبته اش، شناس به خدمت گرفته شدن و کارگری در یک فروشگاه مصالح ساختمانی را باز نگیرد. پیش تراورای خودسازی در یک اردوگاه کار در آلبانی خدمت کرده بود؛ اما این بار، فراتر از همه آن توهم ها، واقعیت زمخت زندگی بود که اورادر معرض امتحان قرار داده بود. آنچه را که می خوانید احمد قاسمی در پایان اولین روز کاری خود، پایان اولین روز عملگی، نوشته است، همچون برگی از یک زندگی نامه خودنوشت؛ متنی که مدتی پیش مهدی خانباباتهرانی آن را برای اولین بار منتشر کرد و تصویری از دنیای تیره و تاریک تبعیدی، احمد قاسمی، به دست می دهد.

هیچ گاه از امتحان این قدر نترسیده بودم. هیچ گاه در قبول مستولیت این قدر تردید نکرده بودم. در واقع این بار نه ممتحنی بود و نه این که جلسه ماقیافه جلسه امتحان داشت. دونفری که بامن صحبت می کردند کم و بیش لحنی مهربان و مؤدب داشتند و اگر کسی از در می رسید مرا با این لباس سنگین و موهای جو گندمی مهمنان محترم این دو جوان می پندشت، ولی مع ذلك باطن امر طور دیگری بود. من خود را در هیئت شاگردی مستعد رفوز گی می دیدم. مرا به مدیر این مؤسسه کوچک صنعتی برای شاگردی مغازه اش معرفی کرد بودند. حتی این مدیر گفته بودند که این که می آید سابقه چنین کارهای دارد. ولی مع ذلك مثل این که مدیر انتظار نداشت شاگرد آینده مغازه اش چنین دسته ای شکننده بی لک و پیسی داشته باشد و چنین پنجاه سالگی بر جین اش خورده باشد. شاید برای این که به تردید رونی خود و مغازه دارش جواب بدده در خطاب به شخص آخر گفت: «انسان در پنجاه سالگی هم می تواند زنده باشد» و ظاهرا منظورش از «زنده بودن»، «کار کردن» بود. مرا به مغازه که در واقع محل فروش و انبیار است بر دند و مغازه دار و ظایف مرا شمارش کرد: این جعبه ها مال زانوبی لوله هاست. منتها هر جعبه به لوله ای با قطر معین اختصاص دارد. باید بیاموزی که جعبه هارا هر روز بدون اشتباہ پر کنی. باید بسته بندی قطعات ماشین را باید بگیری و آن گاه بسته هارا به پشت خانه حمل کنی. ولی از همه مهم تر خالی کردن کامیون هایی است که قطعات سفارشی و با مصالح نیم ساخته مانند لوله های آهنی می آورند. رانده ها عموماً شتاب زده و بد خلق هستند. باید در خالی کردن کامیون ها عجله به خروج دهی، از خشونت رانندگان دلگیر نشود و در بحبوحه کار که غرش متور و صدای حمل و نقل بلند است تو هم در موقع لزوم مثل دیگران در حرف زدن فریاد بکشی... من در هر مورد اظهار حسن نیت کردم و اطمینان می دادم که آنچه از آدم متوسط بر می آید از من هم بر می آید و مسلمان انجام خواهم داد. امام مغازه دار معلوم بود که قانع نمی شود. او پیش تراز مدیر مؤسسه از حضور من به عنوان شاگردش یکه خورده بود. او کارگری بود و طبیعتاً به روشن فکری که در عالم وی قدم می گذاشت بدگمانی نشان می داد. کی رسم بوده است که روشن فکر هاتن به کار بدهند؟ کارگری با هوسناکی جور در نمی آید. روشن فکر های خیال می کنند هر وقت اراده کنند چکش کارگر از دست او خواهد گرفت. این هم تحقیر دیگری نسبت به کارگر است. می گویند این آدم از روشن فکران بالا شین نیست و به خاطر فعالیت اجتماعی اش به این روز افتاده است. ولی کی می داند چقدر این حرف ها درست است. تا آخر هم که از مغازه تزد مدیر برگشته مغازه دار نرم نشد. از نگاهش می فهمیدم که مر امتحان نکرده ردمی کند. مدیر که قصد همراهی داشت در صدد برآمد که جنبه های مثبتی در من پیدا کند و از جمله چنین گفت: «حتیاً مغز فلانی از شاگرد های دیگری که تو پیدا کنی بیش تر تکامل یافته است و از این جهت کارهای توراژ و دتر خواهد آموخت. ولی مغازه دار همچنان به من نگاه می کردو مخالفت لجو جانه ای در قیافه اش به چشم می خورد. بالآخره این دونفر بهانه ای جستند و بیرون رفته تابی حضور من آزادانه مشورت کنند. مثل دادرسانی بودند که برای صدور حکم تبرئه یا محاکومیت متهمنی به شور می روند. و من در دله ره تنها ماندم از کار یدی ترسی نیست. باره امتحان کرده ام که تاب توانایی این کار را دارم. تأثیر کم غذایی ماهه ای اخیر را می توان جبران کرد. ولی بعضی نکات تکنیکی که مغازه دار گفت و نگهداشت حساب صادرات و واردات مغازه از اموری است که پذیرفتن آن ها از طرف من جرئت زیاد می خواهد. این برای من قلمرو ناشناخته ای است. سرمنزل کاملاً جدیدی است. آیا از عهده برخواهم آمد؟ آیا باعث تأیید بدگمانی های مغازه دار نخواهد شد؟ اگر کم و کسر باید چه پیش خواهد آمد؟ مباداً ابروی پنجاه ساله بایک اتهام ریخته شود؟ باز این خیالات را به یک سومی زنم. باید جرئت داشت و مسئولیت قبول کرد. این شغلی که پس از این همه تکاپو گیر آمده تخته پاره نجات است. با این شغل می توان زنده ماندو مبارزه کرد. پس از نه ساعت کار در این مغازه هنوز چند ساعتی باقی است. روزهای تعطیل هم در اختیار من است. قبول جسورانه این شغل جواب به کسانی است که می خواهند مارا به مرگ از گرسنگی و در بهدری محکوم کنند. باید جسارت داشت... دو شخص برگشته و خوشبختانه من مجبور نشدم از قیافه آن هانتیجه شور را بخوانم. مدیر خود به نتیجه گیری پرداخت: مرا برای پائزده روز به کار می گیرند و اگر در این مدت از عهده کار برآمدم به طور رسمی استخدام خواهند کرد. امیدوارم که امتحان پائزده روز دیگر برای من از امتحان امروز بسیار آسان تر خواهد بود.

یکی از اختلافات رهبران سازمان انقلابی با قاسمی، به نامه هایی از خسرو روز به برمی گردد که نزد قاسمی بوده و او حاضر نبوده آن ها را در اختیار سازمان انقلابی قرار دهد. آیا اطلاعی درباره این نامه ها و محتوا شان هست؟ اگر این نامه ها همان هایی باشد که پیش تر در پلنوم حزب توده خوانده شده و حاوی انتقاداتی از قاسمی بوده، آیا باید نتیجه گرفت که هدف رهبران سازمان انقلابی از مطالبه این نامه ها، تحریر و تخریب قاسمی بوده است؟

تاجایی که می دانم یک نامه بیش تر نبود. در مجموعه نگاهی از درون به جنبش چپ ایران به این موضوع که یکی از مسائل مورد اختلاف رهبران سازمان انقلابی با قاسمی بوده است اشاره شده است.

قاسمی در یکی از نامه های خود به همسرش، بالشاره به مرگ سعایی، رضوانی و حکمت ولاشایی را مسئول مرگ او معرفی می کند و می گوید که آن ها «برای مادو نفر» هم نقشه کشیدند. (ص. ۴۴۱) این در حالی است که لاشایی نیز در گفت و گو با شما الشاره کرده است که «وقتی سعایی که از آمدن به غرب پشیمان شد و قصد بازگشت به آلمان شرقی را داشت و در راه جان سپرد. برخی شایع کردند من اورادر بیمارستانی خفه کرده ام.» لاشایی معتقد است که «در مرکز همه این هاذه نیت توطئه گرانه و مسمومی قرار داشت.» آیا تصور قاسمی از نقشه کشیدن علیه او و فروتن و سعایی «توطئه اندیشه» بود یا واقعیت داشت؟

در باره سعایی، عضو پیشین کمیته مرکزی حزب توده که همراه قاسمی و فروتن از آن حزب جدا شد و چندی پس از آمدن به غرب درگذشت، نظرات گوناگونی ارائه شده است. با این همه، چیز چندانی درباره او نمی دانیم و آنچه می دانیم با ناروشنی هایی همراه است. قاسمی نیز هر چند در نامه هایی به همسرش چند بار از سعایی یاد کرده است، اما پلخ روشنی به چگونگی مرگ نمی دهد. همین قدر می دانیم که سعایی چندی پس از آمدن به غرب و همکاری با سازمان انقلابی از آن سازمان کناره گرفت و از قاسمی و فروتن نیز جدا شد. گذشته از این، اتهام برنامه رهبران سازمان انقلابی را برای کشتن سعایی درست نمی دانم. اما این نیز واقعیت دارد که بنابر گفت و گوهایی که با هر بران آن سازمان در مجموعه نگاهی از درون به جنبش چپ ایران داشته ام، نشانی از کمک رهبران سازمان انقلابی به سعایی بیمار در آخرین ماه ها و هفته های زندگی اش دیده نمی شود.

نامه های قاسمی به همسرش، همزمان با انتشار دوره سوم توفان، تصویری از فعالیت نوشتاری مستمر او در این نشریه به دست می دهد. اما در این نامه ها هیچ نشانه ای از فعالیت سازمانی در توفان و هیچ اشاره ای به نام هیچ فرد دیگری به عنوان عضو توفان به چشم نمی خورد. شما در کتاب کنفرانسیون جهانی، از آغاز تاسیع از این انتشار نیز که توفان یکی از نیروهای مؤثر در فراکسیون های داخل کنفرانسیون بوده است. آیا توفان فراتراز نشانی از نیروهای سیاسی نیز بوده و آیا فراتراز قاسمی و فروتن، اعضای دیگری هم در این سازمان فعال بوده اند؟ یا این که نوع فعالیت سیاسی قاسمی و فروتن، انفرادی و نوشتاری، و از این حیث شبیه فعالیت سیاسی اصغر حاج سید جوادی در انتشار نشریه جنبش بوده است؟ توفان یکی از گرایش های چپ در میان جنبش چپ دانشجویان ایرانی خارج از کشور و کنفرانسیون دانشجویی بود و افرادی را مخفی و علني برای مبارزه با رژیم شاه به ایران می فرستاد. قاسمی و فروتن نیز هر چند به خاطر پیشینه ای که داشتند نامی آشنا در آن تشکیلات بودند، اما توفان اعضاء، کادرها و مسئولانی نیز داشت که در پیشبرد فعالیت های آن سازمان نقش داشتند. به این معنا سازمان مارکسیستی - لینینیستی توفان تشکیلاتی فراتراز آن بود که در نشریه ارگان آن سازمان خلاصه شود. هر چند فعالیت اصلی آن به خاطر استبدادی که در ایران وجود داشت، بیش تر به انتشار نشریه ارگان و شرکت در فعالیت های دانشجویی خارج از کشور خلاصه می شد.